



ماهنامه تخصصی هنر عکاسی

سال دوم شماره چهاردهم فروردین ۱۴۰۳



Anselmagazine



20 03 2024 02 14

مطالب این شماره

نوروز باستانی در سرزمین آریانا ۲

آغاز سخن - نوروز ۳

عکاسان بزرگ جهان - آنری کارتیه برسون ۴

۱۰ دانستنی درباره آنری کارتیه برسون ۱۰

درس هایی که آنری کارتیه برسون در عکاسی به ما می آموزد ۱۶

پرشیا، نوه فرامرز اصلانی و عکاسی مدلینگ ۳۳

گزارش تصویری اختصاصی انسل، بازدید از آثاری در ژانر عکاسی خیابانی در یک نمایشگاه - سلارو اوویدیو ۳۴

یک عکس و شرحی بر آن، پاریس، ۱۱ نوامبر ۱۹۶۸ - اثری از ویلیام کلاین ۴۵

یک عکاس برای ما درباره آثارش می گوید - وینیت و هرا ۴۷

داستان یک عکس ۵۵

داستان - ماجراهای زندگی پر رمز و راز گربه های خیابانی دبی (قسمت ۱۲) ۵۶

عکس های نوروزی ۶۲ درسی درباره ترکیب بندی و نوردهی عکس - جوئل گرایمز ۷۵

ابزارهای کمکی برای عکاسی - سه پایه ۷۶

مرور عکس های قدیمی ۷۷ عکس ویژه ۸۲

www.anselmagazine.com



سردبیر: رضا تجویدی

با تشکر از هنرمند های گرامی: بهزاد دورانی، جمال رحمتی، عباس عربزاده، مریم زندی

دبیر بخش عکاسی مستند اجتماعی و مردم نگاری: حسن غفاری طراحی جلد: حبیب کاووسی

عکس روی جلد: نوروز در تاجیکستان، افشین شاهرودی عکس پشت جلد: اثری از آنری کارتیه برسون ۱۹۳۲

همکاران این شماره: حسن غفاری، وینیت و هرا، جوئل گرایمز، سلارو اوویدیو، حبیب کاووسی، افشین آذریان، دیدار سادلایف، امید مهاجر، سونا خوشخبری، بشایر عارف

تماس با ما: @anselmagazine / info@anselmagazine.com

هرگونه استفاده از محتوا و مطالب این نشریه بدون ذکر منبع ممنوع است.

نوروز باستانی در سرزمین آریانا



باز بختک طالبان بر سرزمین آریانا سایه افکنده و تحجر و بی فرهنگی حاکم سبب شده تا امسال جشن نوروز در این خاک و برای مردمش نشدنی اعلام شود. ولی نوروز، فراتر از یک آیین، فرهنگی نیکو و جاودانه است که در دل و اعماق وجود مردمان ایران زمین جا دارد و اهریمن، شادی و جشن نوروز را از دل ها زدودن نتوان کرد.

آغاز سخن



نوروز و خانواده ایرانی در کاخ چهل ستون قزوین - عکس: امید مهاجر

نوروز و آن دمی که سال نو می شود، از بعد فیزیکی، لحظه ای است به مانند هر لحظه دیگر، که عقربه ساعت می چرخد و زمان خیلی معمولی در پس آن می گذرد. ولی این بعد متافیزیکی و انرژی درون آن است که نوروز را چنین شگرف و ویژه کرده. جشن های نوروزی آدابی دیرینه در فرهنگ ما ایرانیان هستند. شاید به یارا بتوان گفت که نوروز، یکی از زیباترین میراث های فرهنگی بشر در طول تاریخ است، که حالا به ما رسیده. پس چه خوب که به آن ارج نهاده و پاسش داشته ایم.

آنچه چون خاطره هایی زیبا از گذشته درباره نوروز برایم باقی مانده است، نه آن اسکناس های درخشان و تا نخورده که بعد از روبوسی نو شدن سال به ما می دادند، بلکه پیش آمدی برای آشتی کنان و زدودن رنجیدگی ها از دل بود. چقدر زیبا بود وقتی آدمهایی که چندین ماه با هم قهر بودند، نوروز به هم می رسیدند، روبوسی می کردند و بعد آشتی کنان، می نشستند پای نوشیدنی و آجیل و گفتن و شنیدن از چیزهای که برای ماه ها به هم نگفته بودند. می خواهم این را ربط بدهم فراتر از جامعه خودمان هنرمند ها و عکاس ها، به گستره ای عمومی تر و به همه که نوروز را جشن می گیریم. ما قهر نیستیم، ولی در همان حال، به یک آشتی بزرگ هم نیاز داریم. اول آشتی با خودمان! باید خودمان را ببخشیم؛ بخاطر همه اشتباهات تاریخی امان که منجر به شکست هایمان شده. برای اندیشه نکردن ها و عوام زدگی هایمان، بخاطر همه آنچه باید بخاطر رشد فرهنگی خودمان و همینگونه جامعه انجام می دادیم و ندادیم و بخاطر خیلی چیزهای دیگر. بعد هم باید با یکدیگر آشتی کنیم. از آن اتم های ریز محصور شده و آن پيله های ابریشمی که به دور خودمان پیچیده ایم بیرون بیاییم و یکدیگر را ببینیم، پیدا کنیم و به یکی شدن فکر کنیم. باید دوره شکست هایمان را پشت سر بگذاریم، از گذشته درس بیاموزم و دوباره سر بلند کنیم، اینبار بهتر از پیش و با جان و توانی تازه...

اولین گام پیروزی، یافتن ضعف هایمان است. ما پارسی زبانان، با وجود تاریخ و تمدن توانگری که داشته ایم، ولی از ضعف های پرشماری رنج می بریم. فرهنگ کارمان نیاز به بازنگری دارد. گرایش عمومی به مانسگری (تقلید) نهادینه شده و به همان نسبت، جامعه از اندیشه گری دور مانده است، باید با شتاب دوره خرافه پرستی را از سر بگذاریم و خردورزی دیرینه امان را بنیاد همه چیز قرار دهیم. آری! باید ضعف ها را شناخت، بد بودن آنها را بپذیریم و در نهایت تلاش کنیم تا به رویه ای درست، دگردیستان کنیم.

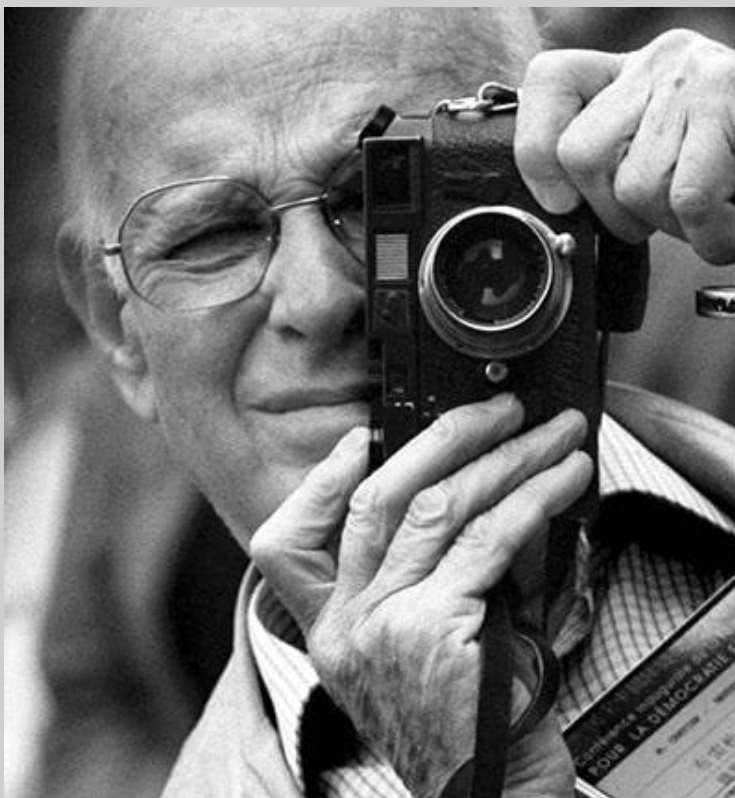
و در نهایت، به طور خاص تر، ما انجمن عکاسان پارسی زبان، برای پیروزی هم نیایش کنیم. به هم بیاموزیم و از هم یاد بگیریم و رشد و موفقیت گروهی را به کامکاری های شخصی برتری دهیم. نسیم خوش بهار وزیدن گرفته و بوی خوش سال نو را با خود به همراه آورده، نوروز سرچشمه انرژی بزرگی است، این انرژی را به سمت همدلی و شور زندگی و عزم برخاستن از جا برای کارهای بزرگ در سال جدید راهنما باشیم.

رضا تجویدی - ماهنامه انسل، شماره چهاردهم / فروردین ماه ۱۴۰۳

عکاسان بزرگ جهان

آثری کارتیه برسون

استاد ثبت لحظه های تعیین کننده



آثری کارتیه برسون، زاده ۱۹۰۸ در منطقه ای در حومه شهر پاریس در فرانسه است. از او به عنوان یکی از عکاسان برجسته در تاریخ هنر عکاسی یاد می شود. برسون تا به امروز از جمله صاحب سبک ترین عکاسان در ژانر عکاسی خیابانی و عکاسی کاندید (شکار لحظه ها) بوده است. همچنین او در گسترش ژانر عکاسی خبری، نقش به سزایی داشته و یکی از بنیانگذاران آژانس عکس مگنوم است.

دوربین مورد علاقه کارتیه برسون یک لایکای ۳۵ میلیمتری با یک لنز ۵۰ میلیمتری بود که آن را همه جا برای عکاسی با خودش به همراه داشت. یکی از ویژگی های او در عکاسی، شکار لحظه های نابی بود که در خیابان و فضاهای عمومی رخ می دادند. البته او در ترکیب بندی، دقت و حوصله بسیار زیادی به خرج می داد و همه جزییات و کلیات صحنه را با تبحر خاصی تحت نظر می گرفت، که این تا حدی ناشی از تعلیمات نقاشی بود که در نوجوانی در پاریس گذرانده بود. همین ویژگی ها، سبب شد که عکس های کارتیه برسون منحصر به فرد باشند. علاوه بر انتشار عکس های او در اغلب نشریات معتبر دنیا، امروزه، بسیاری از موزه های جهان هم، اثری از این هنرمند نامی را در خود جای داده اند.

عکاسی برای برسون در سال ۱۹۳۱ و بعد از یک دوره بیماری که در اثر سفر به غرب آفریقا رخ داده بود، در شهر مarseille به شکلی ویژه تر آغاز شد. هنر عکاسی برای او الهام بخش و شیوه ای نو برای دیدن جهان از دریچه یک دوربین بود که او را برای ثبت جریان زندگی به خیابان ها می کشاند.



عکس از آنری کارتیه برسون، ۱۹۳۳، ایتالیا که در سال ۲۰۲۰ در حراجی کریستیز به قیمت ۸ میلیون و ۷۵۰ هزار دلار فروخته شد.

کارتیه برسون، شخصیتی بسیار خجالتی داشت و دوربین لایکای او به دلیل ابعاد کوچکی که داشت به او اجازه می داد تا بدون آنکه جلب توجه کند، از سوژه هایش توی خیابان عکاسی کند. از اتفاقات عجیبی که در زندگی برسون رخ داده است، خدمتش در ارتش فرانسه و اسارتش به دست آلمانی ها در طول جنگ جهانی دوم است. چند سال پس از جنگ بود که در سال ۱۹۴۷ به اتفاق رابرت کاپا و چند عکاس دیگر، آژانس عکس مگنوم را برای پوشش فعالیت های عکاسی خبری، بنیان گذاشت و از همان طریق، با مطبوعات بسیاری در زمینه عکاسی خبری، همکاری کرد.

برسون، سبک واقع گرایانه را در عکاسی به سبک های انتزاعی و فرم های هنری ترجیح می داد.. غالباً در پرتره های برسون، سوژه ها، بسیار راحت در مقابل دوربین ظاهر شده اند و همین، یکی از ویژگی های سبک عکاسی او به حساب می آید.

کارتیه برسون با جمع آوری عکس های خود و انتشار آنها در چند جلد کتاب، در دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی از پرکارترین عکاسانی بود که آثار خود را منتشر می کردند. اثری با عنوان "لحظه قطعی" (سال انتشار ۱۹۵۲)، جزو معروف ترین آثار چاپ شده او قلمداد می شود.

"یک رویداد باید در لحظه و کسری از ثانیه خیلی به هنگام دیده شود، سپس باید تکنیک، فرم و ترکیب بندی به شکلی مناسب برای بیان روح آن رویداد بکار گرفته شود." آنری کارتیه برسون



پرتره آلبرکامو – آنری کارتیه برسون



|The decisive Moment|

Photographs by Henri Cartier Bresson

لحظه قطعی - آنری کارتیہ برسون ۱۹۵۲



هر چند که منتقدان، عنوان شکارچی لحظه ها را به کارتیۀ برسون داده اند، ولی اهمیت کاری که برسون در این ژانر انجام داده است آن است که او بسیار هدفمند، با دقت نظر در همه جزییات و با طراح و برنامه، لحظه هایی ناب را ثبت کرده است. این با یک عکاسی اتفاقی و تصادفی بسیار متفاوت است. اوج کار آنری کارتیۀ برسون را می توان در شکار احساس و درون آدمها در پرتره هایش مشاهده کرد که برخاسته از نبوغ فوق العاده او برای این کار بوده است.

"در عکاسی، گاهی کوچکترین چیزها می توانند بزرگترین سوژه ها باشند، برای مثال، ویژگی های کوچک انسان می توانند به موضوعاتی بسیار مهم بدل شوند." آنری کارتیۀ برسون

پایان زندگی

برسون با ثبت لحظه هایی از زندگی در کوچه و پس کوچه های شهرها، میراثی ماندگار از خود به جای گذاشته است. ما با دیدن عکس های او، می توانیم جهان را از دریچه دوربین یک هنرمند و در فرم و ترکیبی بسیار زیبا ببینیم.

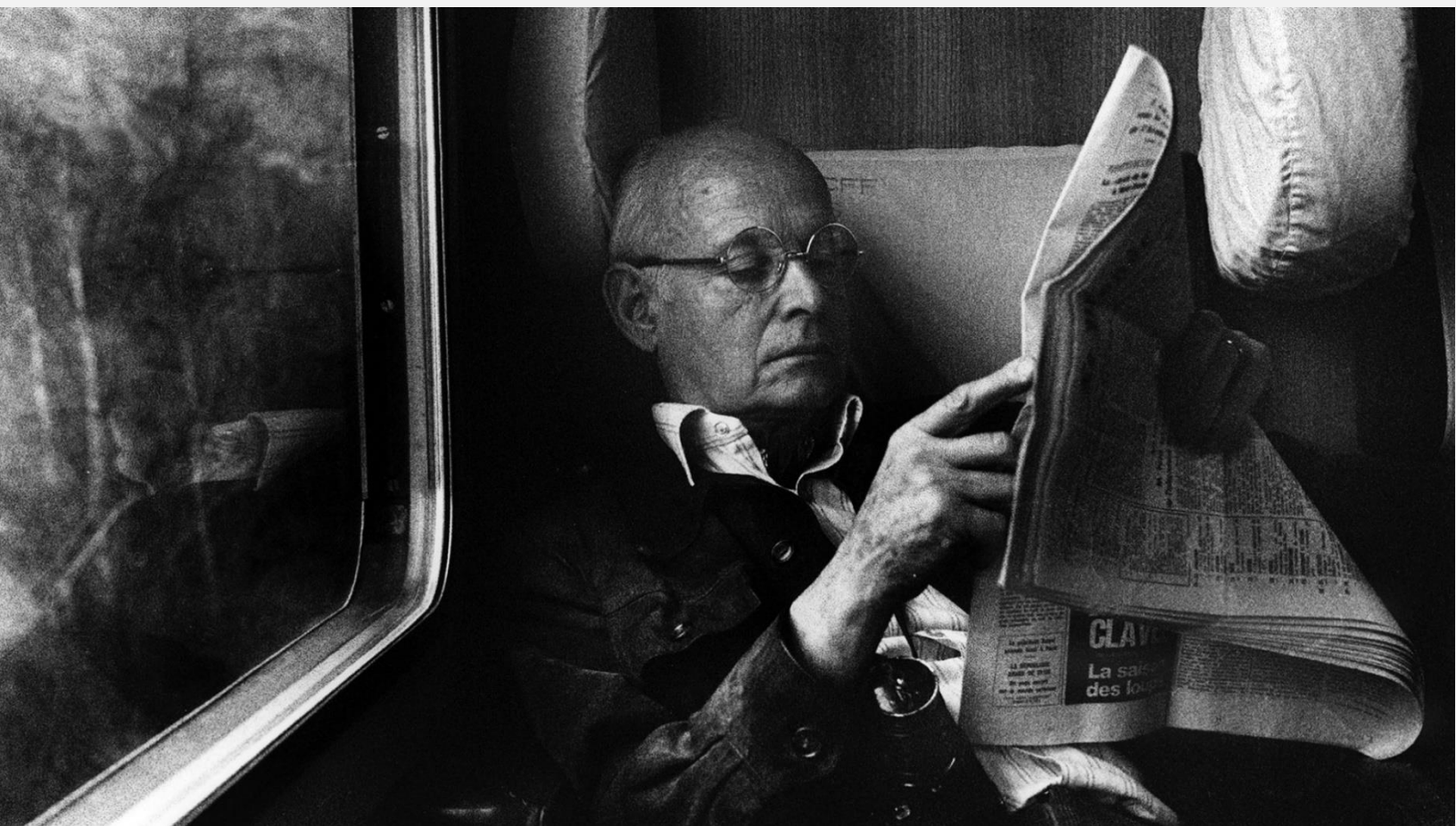
آنری کارتیۀ برسون در آگوست سال ۲۰۰۴ در سن ۹۵ ساگی در خانه اش در جنوب فرانسه درگذشت. مطبوعات که به او لقب "چشم قرن" را داده بودند، پس از مرگش، نوشتند که "چشم قرن بسته شد."، همچنین، از این واقعه با عنوان "مرگ غول عکاسی" یاد شده است. از آنری کارتیۀ برسون اکنون به عنوان یکی از ماندگار ترین چهره های هنری قرن بیستم یاد می شود و جزو شخصیت هایی است که جامعه فرانسه به آن بسیار افتخار می کند.







۱۰ دانستنی درباره آنری کارتیه برسون



آنری کارتیه برسون قبل از عکاسی، شیفته نقاشی بود.

او در سال ۱۹۰۸، در یک روستای کوچک در حومه پاریس متولد شد. قرار بود در دانشگاه، تحصیلات عالیه داشته باشد تا وارث خوبی برای شغل خانوادگی یعنی تجارت محصولات نساجی باشد، ولی وقتی پی در پی در آزمون وردی مقطع لیسانس مردود شد، سرانجام خانواده اش موافقت کردند که او به دنبال علاقه های شخصی اش برود و نقاشی یاد بگیرد. سپس آنری نزد ژان کونته و ژاک امیل بلاش، دو نقاش فرانسوی، مشغول فراگرفتن این هنر شد.

آنری کارتیه برسون در گردهمایی های بوهمی ها شرکت می کرد.

بعد در تحصیل در کمبریج، کارتیه برسون وارد محافل بوهمی شد که شامل روشنفکران و هنرمندانی می شد که حاشیه نشین بودند و مرامی غیرمعارف و کولی وار و ساده زیستانه در پیش گرفته بودند. او در مهمانی های جنجالی هری کرازبی که برادرزاده جی-پی مورگان بود، شرکت می کرد و همانجا بود که با سالوادور دالی، مکس ارنست، مارسل دوشان و من ری آشنا شد و توسط آنها به جولین لوی، گالری دار نیویورکی معرفی شد. از همین طریق بود که آنری کارتیه برسون اولین نمایشگاه خود را در سال ۱۹۳۳ برگزار کرد.

وقتی در ساحل عاج در غرب آفریقا بود به یک نوع تب ناشی از مالاریا دچار شد که او را تا پای مرگ هم برد.

آنری بیست سال بیشتر نداشت که برای شکار به آفریقا رفت و در امتداد رود نیجر از کامرون و توگو گذشت و به ساحل عاج رسید و یک سال آنجا ماند. در همین دوره بود که آنری چون نمی توانست وسایل مورد نیاز نقاشی کردن را در آفریقا پیدا کند، به عکاسی روی آورد. در ابتدا به عکس هایی که او در این دوره گرفته بود، اهمیتی نمی داد و بسیاری از آنها مفقود شدند، ولی در اواخر عمرش بود که هر تعدادی از آنها را که توانست، پیدا کرد و آنها را به مجموعه آثار عکسش اضافه کرد.

به هر حال او در ساحل عاج توسط پشه مالاریا گزیده شد و دچار تب و بیماری مرگ باری شد. او در حالی برای معالجه به فرانسه برگشت که پیش از آن، وصیت نامه اش را برای خانواده اش با پست فرستاده بود.

آنری کارتیه برسون مواضع و دیدگاه های سیاسی اش را بیان می کرد.

او مدتی را در مکزیک و کشور آمریکا گذراند و سپس به عنوان دستیار به گروه فیلم سازی ژان رنوآر پیوست. بعد به مستندسازی روی آورد و سه فیلم را ساخت که همگی در حمایت از جبهه جمهوری خواهان در جنگ داخلی اسپانیا بودند.

برسون درباره این دوره از زندگی و کار حرفه ای خود چنین می گوید: "ما دیدگاه سیاسی کاملاً چپ گرایانه داشتیم که البته اکنون هیچ جایی برای آنکه به آن افتخار کنم، وجود ندارد."



او سه سال در دست آلمانی ها اسیر بود و در نهایت از زندان گریخت.

کارتیه برسون آنقدر بر ضد
فاشیست ها بود که
داوطلب شد و به ارتش
فرانسه برای جنگ با آلمان
نازی پیوست. در ارتش به
او سمت تصدی واحد
عکس و فیلم را دادند، ولی
در همان آغاز کارش به
دست آلمانی ها اسیر شد و
سه سال را در زندان
گذراند. در این مدت، دو بار
تلاشش برای فرار بی نتیجه



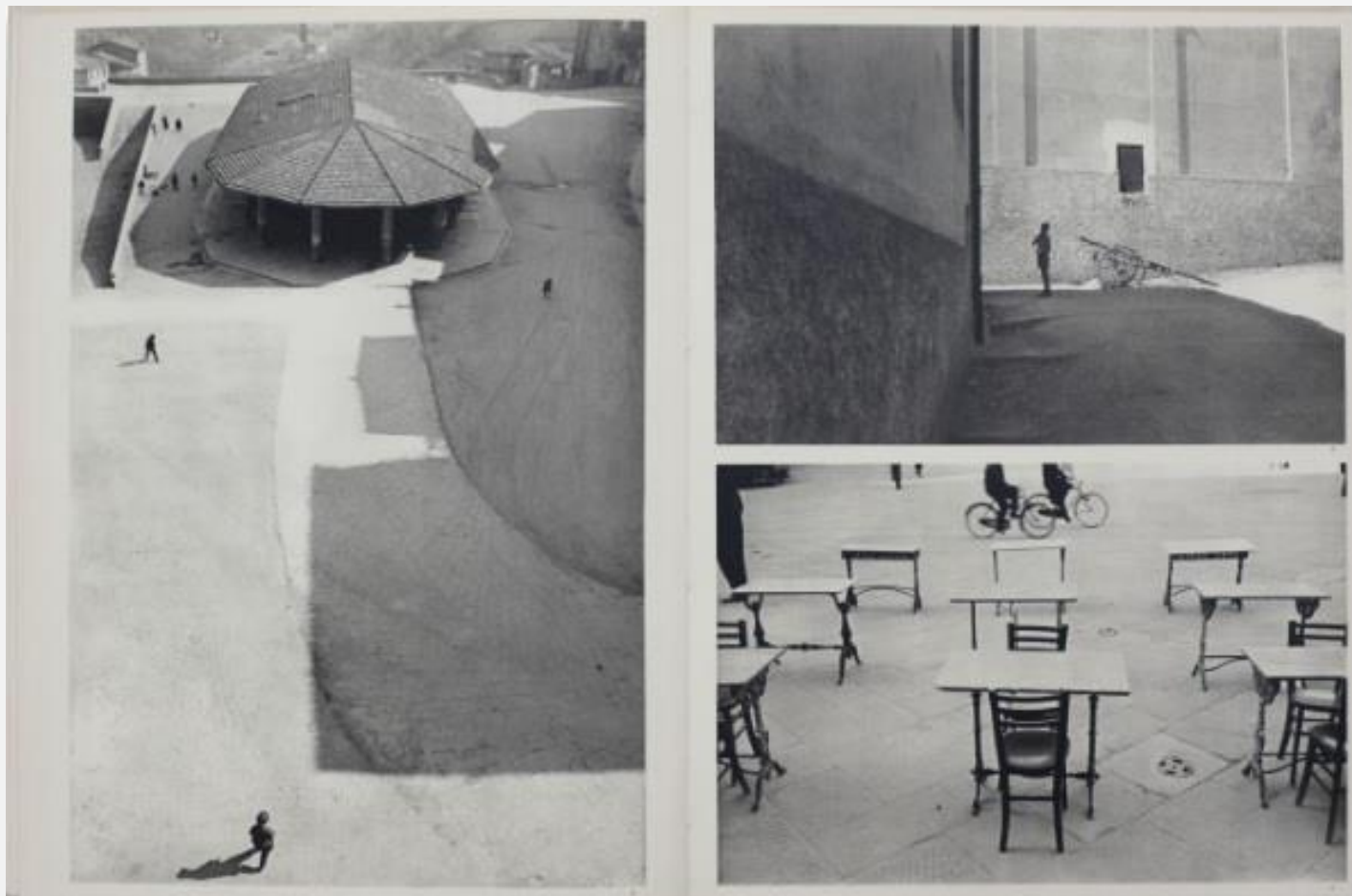
ماند، ولی دفعه سوم بالاخره خودش را به یک کلبه روستایی رساند، آنجا ماند و در فرصتی مناسب از قلمرو آلمانی ها گریخت. او پس
از آزادی، همه وقت خودش را با دوربین لایکای محبوبش، صرف عکاسی از فرانسه تحت اشغال آلمان نازی کرد. در همین دوره، ارتش
آمریکا به او مأموریت داد تا روند آزادی زندانیان فرانسوی در جنگ را با عکس و فیلم مستند کند. همین موضوع دستمایه برپایی یک
نمایشگاه از آثارش در سال ۱۹۴۷ میلادی هم بوده است.

انگار که او همیشه در یک زمان مناسب، به یک مکان مناسب برای عکاسی کردن می رسید.

عکاسی برای کارتیه برسون هم هنر بود و هم
شغل. او مدام نمایشگاه عکس برپا می کرد و
برای نشریات مختلفی مانند لایف کار می کرد.
در سال ۱۹۴۷ به همراه دوست صمیمی اش،
رابرت کاپا و چند عکاس دیگر، آژانس عکس
مگنوم را بنیان نهاد. این آژانس سبب می شد
که او بهتر بتواند از حقوق آثار خود محافظت



کند و آنها را به قیمت بهتری بفروشد. آنری، به همراه همسر اولش کارولینا ژان سوزا که یک رقصنده معروف با نام مستعار "رانتا" بود،
برای عکاسی به مدت سه سال به مناطق مختلفی در آسیا و خاورمیانه سفر کرد. عکس هایی که در این سفر گرفت سبب شد تا به او
لقب کسی را بدهند که در زمانی مناسب در مکانی مناسب برای عکس گرفتن حاضر است. برای مثال، موقع تشیع جنازه ماهاتما گاندی،
او در هند بسر می برد. وقتی در چین بود که جنگ داخلی در این کشور در جریان بود و توانست سقوط شهر کلیدی شانگهای به دست
کمونیست های چینی را مستند کند. همچنین جنگ های استقلال اندونزی را. در سال ۱۹۵۴ به طور استثنایی از اتحاد جماهیر شوروی
اجازه گرفت که به عنوان یک عکاس غربی وارد این کشور شود و عکس بگیرد.



خجالتی بود و احتیاط را تبدیل به هنر کرد.

کارتیه برسون بخاطر تصاویر بی پرده و صریحش شهرت دارد ولی او در کار عکاسی، آدم بسیار محتاطی بود. هرگز از فلاش دوربین استفاده نمی کرد و حتی بدنه دوربین لایکایش را با نوار چسب مشکی پوشانده بود تا کمتر جلب توجه کند. آنری کارتیه برسون در سال ۱۹۲۵ مدرک افتخاری از دانشگاه آکسفورد را دریافت کرد که چهره اش را با یک تکه کاغذ پوشانده بود تا از دید جمعیت پنهان بماند. مجموعه عکسی از او به نام "تصاویر حلیه گر" شامل آثاری از او می شود که به همین شیوه پنهان شده، گرفته شده اند. جلد کتاب را دوست صمیمی اش هنری ماتیس طراحی کرده است.

ترومن کاپوتی او را مثل سنجاقکی پرهیجان و رقصان توصیف کرده است.

در سال ۱۹۴۶، کارتیه برسون به همراه ترومن پرسونز، رمان نویس آمریکایی که به ترومن کاپوتی شهرت داشت، به یک ماموریت کاری رفت. کاپوتی درباره تجربه اش از همراهی با برسون اینگونه می گوید: "به یاد دارم که در خیابانی در نیواورلئان در حال عکاسی کردن بود. در امتداد سنگفرش خیابان مثل یک سنجاقک پرهیجان، جست و خیز می کرد و در همان حال سه دوربین لایکا به گردش آویزان بود و دوربین چهارم هم دست مقابل چشمش قرار گرفته بود. شاتر را با مسرتی خاص، پشت سر هم فشار می داد، انگار که در حال عبادتی مذهبی است."

این حرکات رقص گونه کارتیه برسون در مستندی که درباره او در سال ۱۹۶۲ ساخته شده است به خوبی قابل مشاهده است. او در حالی به سوژه هایش نزدیک می شود که انگار رقص کنان روی پاهایش جست و خیز می کند و تا آخرین لحظه هیچ کس متوجه نمی شود که او دوربین عکاسی به دست دارد.

"از نظر من، یک عکس، عبارت از تشخیص یک رویداد در حال وقوع در کسری از ثانیه و هم زمان با آن، سازماندهی فرم و شکلی است که مفهوم آن واقعه را به خوبی بیان کند." آنری کارتیه برسون

کارتیه برسون از آژانس مگنوم که خودش یکی از اصلی ترین بنیان گذاران بود، خارج شد تا بر روی طراحی تمرکز بیشتری داشته باشد.

کارتیه برسون به مدت ۲۰ سال در طول دهه های ۵۰ و ۶۰ میلادی، به سراسر دنیا سفر کرد و عکس گرفت. از چین و هند در آسیا گرفته تا مکزیک در قاره آمریکا. ولی او سرانجام از این شیوه از کار کردن خسته شد و تصمیم گرفت که به عکاسی منظره و پرتره روی بیاورد. در سال ۱۹۷۰، با مارتینه فرانک، همکار خودش در آژانس مگنوم ازدواج کرد و ۴ سال بعدش از این آژانس استعفا داد و به علاقه اولیه اش یعنی نقاشی و طراحی پرداخت.



مارتینه فرانک

آثار کارتیه برسون بیشتر از نیم میلیون عکس است.

در میان آثار برسون، برخی از ویژه ترین رویدادهای قرن بیستم مانند تاجگذاری جرج ششم و یا سقوط شهر پکن دیده می شوند. پرتره هایی که از او به جای مانده از شخصیت های معروفی همچون پیکاسو، آلبرتو جاکومتی، آلبر کامو، مرلین مونرو، کلارک گیل و بسیاری دیگر است. با این وجود، برجسته ترین عکس های او، نه پرتره های شخصیت های مشهور، بلکه همان عکس هایی هستند که از آدم های معمولی، توی خیابان گرفته است. برای مثال عکسی که او از کودکان در خیابان گرفته و نام خیابان موفتارد را بر روی آن گذاشته است، یکی از همان ها است. او در آستانه ۹۶ سالگی و در سال ۲۰۰۴ میلادی دیده از جهان فروبست و در آن زمان بیش از نیم میلیون نگاتیو از خودش به ارث گذاشت که شامل عکس هایی از ۴۰ کشور جهان و حاصل ۵۰ سال عکاسی مداوم او هستند.

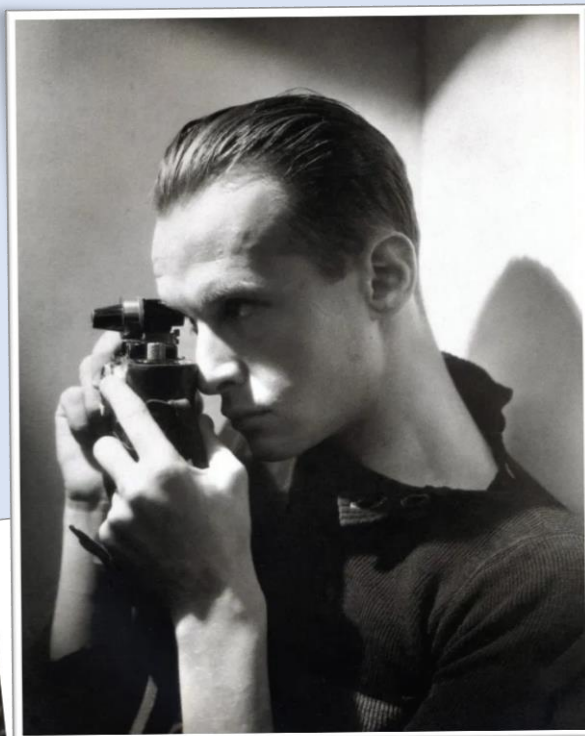




درس هایی که آنری کارتیه برسون در عکاسی به ما می آموزد.

کتابی به نام "چشم ذهن" تالیف کارتیه برسون، یکی از منابعی است که در این مقاله آموزشی، بسیار از آن استفاده شده است.

کم و بیش، ناشدنی است که بخواهید درباره عکاسی خیابانی مطلبی جستجو کنید و به اسم آنری کارتیه برسون برخورد نکنید. ویژگی کار او در شکار لحظات ناب و تعیین کننده در عکس هایش است.



شاید تصور کنید که او این لحظات ناب را با یک بار شاتر زدن، ثبت می کرد، ولی در اصل او شاید از یک صحنه بیش از ۲۰ عکس می گرفت تا در میان آنها، لحظه ای تعیین کننده ظهور پیدا کند.



در اینجا می‌خواهم این نکته مهم را بازگو کنم که بسیاری از عکاسان، لحظه تعیین کننده‌ای که کارتیه برسون درباره آن گفته است را اشتباه درک کرده‌اند و چنین تصور می‌کنند که این لحظه باید تنها در یک بار عکاسی کردن ثبت شود، درحالی که خود کارتیه برسون هم هیچگاه مدعی نشد که او این لحظات تعیین کننده را فقط با یک بار شاتر زدن دوربین گرفته است، بلکه اینها حاصل عکاسی‌های متعدد او از یک صحنه است. در این میان چیزی که اهمیت دارد، زمان سنجی دقیق او، ترکیب بندی‌های منحصر و حرفه‌ای و نیز قدرت موجود در آثارش برای الهام بخشی به دیگران است.



کارتیه برسون در ابتدا به نقاشی علاقه مند بود ولی بعد راه خود را در عکاسی پیدا کرد. ولی فکر می‌کنید که چه شد که او پس از ۳۰ سال عکاسی حرفه‌ای، به ناگاه آن را برای همیشه کنار گذاشت و دوباره به نقاشی و طراحی روی آورد؟ پاسخ این سوال را می‌شود در مفاهیم پنهان در لابلای جملات کتاب "چشم ذهن" یافت. در اصل کارتیه برسون برای این عکاسی را کنار گذاشت، چون احساس می‌کرد که دیگر روی دور تکرار خودش گیر کرده: کادرهایی سیاه و سفید و عمدتاً ۵۰ میلیمتری که در آن لحظه‌ای تعیین کننده ثبت شده است. ولی در اصل کارتیه برسون عکاسی را کنار نگذاشته بود، بلکه فقط به جای دوربین، حالا از ذهن و قوه تخیلش برای این کار استفاده می‌کرد. این نشان می‌دهد که او بیش از عکاسی، به ثبت لحظاتی ناب از زندگی علاقه داشت، حالا با هر ابزاری، چه دوربین و چه قلم نقاشی.

جوزف کودلکا درباره اینکه چرا کارتیه برسون عکاسی را کنار گذاشت معتقد است که برسون به دنبال تغییر و تحول در کار عکاسی خود نبود. او به همان شیوه‌ای عکاسی می‌کرد که از همان ابتدا آن را در پیش گرفته بود و همین سبب کسالتش از این کار شد.

خود کودلکا عکاسی است که از عکاسی سیاه و سفید و ۳۵ میلیمتری چنان تغییراتی در کارش به وجود آورد که به عکاسی سراسرنما (پاناراما) رسید.

درس اول: به جهان با عکس خود ببخشید.



کارتیه برسون هز چند که پرتره های زیادی از دوستان و افراد مشهور زمانه اش گرفته که همه آنها متوجه دوربین و عکاسی کردن او بوده اند، ولی در کل از عکاسی صحنه پردازی شده بیزار بود و فقط دوست داشت عکسی را بگیرد که صریح و طبیعی باشد. او در این باره می گوید: عکاسی صحنه آرایشی شده کار من نیست. کسانی هستند که از قبل همه چیز را تنظیم می کنند و بعد عکاسی می کنند و کسانی هم هستند که برای کشف کردن عکاسی می کنند. دوربین برای من مثل یک راهنمای طراحی و ابزاری است که هم نشانم می دهد و هم پرسش هایی در ذهنم جاری می کند تا تو به درک و کشف چیزی برسم و لحظه ای را ثبت کنم. این، یعنی معنا بخشیدن به جهان است.

درس مهمی که در اینجا وجود دارد آن است که به عنوان یک عکاس، خصوصا عکاس خیابانی باید از خود سوال کنیم که هدف ما از عکس گرفتن چیست؟ آیا عکس من می تواند بر نحوه نگرش به جهان تاثیر داشته باشد؟

به خاطر داشته باشید که کارتیه برسون عکاسی خیابانی می کرد، چون می خواست به دنیای پیرامون خود، معنا ببخشد. او هم احساسات و مفاهیم را توی عکس هایش می گنجاند و هم همزمان نگاهی زیباشناسانه به عناصر عکس، ترکیب بندی و فرم داشت. در کل عکاسی خیابانی، یکی از مستعدترین ژانرهای عکاسی برای کشف جهان، بیان مفاهیم درون آن و درک بهتر پیرامون، در قالب تصویر است.

درس دوم: از عکاسی لذت ببرید.

به نظر می آید که ما بعضی اوقات بیش از حد درگیر این مساله می شویم که باید یک عکس خوب بگیریم. حتی تعداد کسانی که صفحات اجتماعی ما را دنبال می کنند و یا عکسی از ما را به نشان دوست داشتن انتخاب می کنند، تبدیل به دغدغه ای اصلی برای ما شده است و اینها همه سبب می شود تا ما لذت عکاسی را از دست بدهیم.

کارتیه برسون می گوید: عکاسی کردن مانند حبس کردن نفس توی سینه است، درست زمانی که با یک واقعیت گذاروبرو شده اید. و ثبت آن لحظه در یک تصویر، سبب لذتی بزرگ در جسم و روح می شود.



یکی از لذت های بزرگی که کاتیه برسون در هنگام ثبت یک لحظه گذار با عکس گرفتن به دست می آورد، ناشی از به ظهور رسیدن همه مهارت هایش با هم در یک لحظه ناب بود. مهارت هایی مانند: تکنیک عکاسی کردن، ترکیب بندی اصولی و زمان سنجی درست برای ثبت لحظه.

این شعف و شادی در لحظه ثبت عکس در ژانر عکاسی خیابانی بسیار ملموس تر است و شاید بتوان شادی فیزیکی را ناشی از تحرک بدن، گاه تند راه رفتن و یا دویدن برای رسیدن به سوژه تعریف کرد. مهارت های تکنیکی عکاسی کردن عبارتند از: دانستن اینکه کجا باید فوکوس کرد و این کار را خیلی سریع انجام داد، تعیین پارامترهای نوردهی و سایر تنظیمات دوربین و تجهیزات عکاسی.

از طرفی شادی روحی که به آن اشاره می شود می تواند ناشی از هیجان مغز برای فکر کردن و تصمیم گرفتن، تخیل و تداعی ذهنی آنچه قرار است عکاسی شود و کادربندی ذهنی آن و برقراری هارمونی در تمام عناصر صحنه با استفاده از قدرت ذهن خود.

در کل تلاقی این شور و شعف فیزیکی و روانی با هم سبب ایجاد حس شادی بزرگی در هر فرد می شود و عکاسی کردن می تواند چنین پیامد خوشایندی را به همراه داشته باشد.

بنابراین در هنگام عکاسی کردن، فرز و چابک باشید، حتی دوربین در دست گرفتن و تند راه رفتن را تمرین کنید. هیجان زده بودن هنگام عکاسی، طبیعی است، بروید و به سوژه ها نزدیک شوید و با آنها تعامل داشته باشید. همچنین از نظر روانی خود را درگیر فضای کارتان کنید، نگذارید زنگ یا پیام های موبایل، حواس شما را پرت کند و تمرکز را از شما بگیرد. حتی می توانید در حین عکاسی کردن، موسیقی مورد علاقه و یا آنچه که شما را در اتمسفر محیط غرق می کند را گوش دهید.

کادربندی و ترکیب بندی را با استفاده از قوه تخیل خود، تداعی کنید و سعی کنید که عمق میدان و پیچیدگی های بیشتری را در ذهنتان تمرین کنید. پیشنهاد می کنم که برای این منظور آثار الکس وب، گری وینوگراند و نیکوس اکونوموپولوس را مرور کنید.

در نهایت سعی کنید که در لحظه عکس گرفتن، به درجه ای بالا از تمرکز دست پیدا کرده باشید، بگونه ای که انگار از خود بی خود شده اید. در چنین شرایطی شما جسم خود را در میان آن صحنه گم می کنید و تمام وجود شما به آنچه در حال ثبتش هستید متمرکز می شود.

درس سوم: به دنبال ثبت لحظه تعیین کننده باشید.



"هیچ چیز در این دنیا بدون لحظه تعیین کننده وجود ندارد." کاردینال رتز

شاید یکی از بهترین تعریف ها برای عکاسی خیابانی، "ثبت لحظه تعیین کننده" باشد. کارتیۀ برسوں در این باره می گوید: "عکاسی به معنی تشخیص و عملکرد در لحظه و در کسری از ثانیه است تا آن لحظه معین با خودآگاهی عکاس و سازماندهی فرم بصری درست و دقیق، معنا پیدا کند. برای این کار، لازم است تا سر (قدرت ذهن)، چشم (توانایی های بصری) و قلب (عواطف و احساسات) همه در یک راستا قرار گرفته باشند."

لحظه تعیین کننده شامل ۳ عنصر کلیدی است:

- شناسایی یک لحظه عالی که بطور بالقوه می توانند سبب گرفتن یک عکس خوب شود. (برای مهارت پیدا کردن در این کار، مرور آثار برجسته عکاسان مفید است و نیز دیدن آثار در سایر مديوم های هنری مانند نقاشی و مجسمه و ...)
- ترکیب بندی اصولی و خوب (ترکیب بندی خود را با مطالعه اصول آن بهتر کنید، پرسپکتیو و خطوط پیشرو را بیاموزید. بکار گیری درست کنتراست و سایر المان ها برای جدا سازی سوژه اصلی از سایر عناصر را تمرین کنید و همیشه به وجود هارمونی و ریتم و تعادل در عکس و آنچه زیباشناسی هنری خوانده می شود، توجه داشته باشید.
- دمیدن احساس و معنا به درون عکس (به خاطر داشته باشید که یک عکس، هر چقدر هم ترکیب بندی و فرم خوبی داشته باشد ولی بدون وجود احساس و معنا در درون آن، یک اثر مرده است.)



کارتیه برسون می گوید: "از نظر من عکاسی وسیله ای برای درک پیرامون خودمان است، درست مانند سایر ابزارهای بصری که برای این منظور از آنها بهره می بریم. این راهی برای فریاد زدن و رهایی جستن است. نه برای اثبات چیزی یا اثبات خودمان، بلکه، این تنها یک روش زندگی کردن است."

بنا بر آنچه از گفته کارتیه برسون می توان برداشت کرد، عکاسی خیابانی، پرسه زدن توی خیابان ها و ساختن یک سری تصویر نیست، بلکه این کار شیوه ای انتخابی برای زندگی کردن است که با آن قرار است جهان پیرامون دیده شود و از دریچه ای به دیگران نشان داده شود. در اصل این راهی برای تعامل داشتن با جهان است.

چطور عکاسی کردن می تواند به ما کمک کند تا انسان بهتری باشیم:

الف: با انسان ها همدل تر می شویم.

وقتی در حین عکاسی با مردم و افرادی که نمی شناسیم، برخورد پیدا می کنیم و از آنها عکاسی می کنیم، معمولا آنچه که احساس آنها است و در قلب آنها می گذرد به ما منتقل می شود و ما هم آن را با عکس خود ثبت می کنیم. این پدیده، سبب همدلی بیشتر ما با آدمها می شود، علاوه بر اینکه ما را از پيله تنهایی خود هم بیرون می آورد.

ب: عکاسی می تواند ما را با زندگی سازگارتر کند.

زندگی مدرن با تمام ویژگی هایش امروزه همه ما را تحت تاثیر خودش قرار داده است. مدام تلفن همراهمان زنگ می خورد و یا مدتها مشغول آن می شویم و این سبب حواس پرتی و گیجی ما می شود. امروزه زندگی ما بی تحرک و پر استرس شده است. ولی عکاسی می تواند سبب تحرک بدنی ما بشود. می تواند بدن و ذهن ما را درگیر کاری مثبت و مفید بکند. حتی زمانی که مشغول عکاسی کردن هستیم، ممکن است همه نگرانی ها، مشکلات مالی، دعوای خانوادگی و خیلی چیزها که سبب اضطراب و استرس ما می شود، را فراموش کنیم.

پ: عکاسی می تواند سبب شود اعتماد به نفس بیشتری پیدا کنیم.

تا پیش از عکاسی کردن، شاید هیچ کدام از ما جرات نمی کردیم به کسی در خیابان نزدیک شویم، سر صحبت را با او باز کنیم و عکسی از او بگیریم. هر چند این کار استرس خاص خودش را دارد، ولی عکاس کردن سبب افزایش اعتماد به نفس ما می شود و این کار را برای ما راحت تر می کند. عکاسی کردن، ترس و خجالت ما را از ارتباط با مردم و افرادی که نمی شناسیم، از بین می برد.



ت: عکاسی می تواند چیزهای زیبایی که در زندگی روزمره امان دیده نمی شوند را به ما نشان دهد.

شاید تا پیش از آنکه عکاسی را شروع کنیم، یک روز بارانی و یک روز آفتابی چندان فرقی برای ما نداشت، ولی بخاطر عکاسی، هر روز انتظار چیزی را می کشیم تا به خاطر آن از خانه بیرون برویم و با دوربین مان لحظات زیبای آن را ثبت کنیم. شاید دیدن همین زیبایی ها سبب لذت بیشتر ما شود. یک زوج پیر که دست در دست هم در خیابان قدم می زنند، کودکی که شادی کنان به آغوش پدر و مادرش می رود و یا حتی گربه ای که از نرده های پارکی بالا می رود. همه اینها موقع عکاسی بیشتر به چشم می آیند و سبب ایجاد شغف در ما می شوند.

درس پنجم: از خود بپرسید که چطور شد که من به عکاسی علاقه مند شدم؟



شروع عکاسی برای کارتیهِ برسون را می شود به مراحل زیر تقسیم بندی کرد:

الف: کنجکاوی و کشف هنر عکاسی: او در دوران کودکی با دوربین جعبه ای ساده و کوچک خود با دنیای عکاسی آشنا شد.

ب: ماجراجویی: او در جوانی به قاره آفریقا سفر کرد، در ساحل عاج یک دوربین مینیاتوری خرید و برای مدت طولانی از ماجراجویی های خود در سفر عکاسی کرد، هر چند که رطوبت گرفتن و خراب شدن همه فیلم هایی که در این دوره تهیه کرده بود، سبب سرخوردگی اش شد.

پ: اشتیاق: پس از بازگشتش به فرانسه با دوربین لایکا آشنا شد که در زمان خودش، با آن فیلم ۳۵ میلیمتری و اندازه کوچکش انقلابی در عکاسی به شمار می رفت. آن را خرید. یک دوربین کوچک لایکا سبب انگیزه و اشتیاق دوباره او برای عکاسی شد. حالا او با می توانست در خیابان قدم بزند و از سوژه هایی که می دید، بدون آنکه زیاد جلب توجه کند، عکس بگیرد.

ت: شکوفایی: او به ماهیت لحظات تعیین کننده پی برد و به ثبت هنرمندانه این لحظات گذرا را به سبک منحصر به فردی برای خود بدل کرد.

شما نیز به روندی که منجر شد با عکاسی آشنا شوید و به آن علاقه مند شوید، فکر کنید. چگونه عکاسی را کشف کردید؟ چه چیزی در این هنر برای شما جذاب بوده است؟ در این مسیر با چه چالش هایی روبرو بوده اید؟ عکاسی چه فواید و لذتی برای شما به ارمغان آورده است؟ چه تجربه هایی در کنار عکاسی کردن به دست آورده اید؟

فکر کردن به جواب این پرسش ها سبب می شود که شما بر مسیر خود در این حرفه و هنر، تمرکز بیشتری کنید و به راه های بهتری برای ادامه آن دست پیدا کنید.

یکی از نقاط ضعف اغلب ما عکاسان این است که روی روایت در عکس تمرکز نمی‌کنیم و تنها به یک تک عکس خوب بسنده می‌کنیم. این درحالی است که عکاسان در برخی ژانرها مثل عکاسی خبری، به روایت تصویری اهمیت زیادی می‌دهند.

کارتیه برسون می‌گوید: "یک روایت یا داستان تصویری که با عکس شکل می‌گیرد، چیست؟ گاهی یک تک عکس منحصر به فرد به خاطر عناصری که در ترکیب خود دارد و غنایی که در محتوای آن جا گرفته است به شکل واحد خود



یک داستان کامل به همراه دارد. اما این مساله خیلی به ندرت اتفاق می‌افتد. معمولا عناصری که با هم بتوانند روایتی را بسازند، بسیار پراکنده هستند، چه از بعد مکان و چه از بعد زمان. اینکه آنها را به زور و با مدیریت صحنه گرد هم آورد و در کنار هم چیدمان کرد، از نظر من ساختگی است، ولی اگر بشود از هسته اصلی یک سوژه عکس گرفت و توسط عکس‌های دیگری که به جرقه‌های موضوع که در اطراف پراکنده هستند، پرداخت. این یک روایت و داستان تصویری خواهد بود و این مجموعه عکس راهی خواهد بود تا همان عناصر پراکنده را به اتحاد در آورد."

تکته‌ای که برسون به آن اشاره می‌کند، این است که شما هسته اصلی ماجرا را با عکس‌های دیگری که به حاشیه آن مربوط است تکمیل کنید و اینگونه یک روایت گر باشید. در این مساله توالی و نیز موقعیت چیدمان صحنه را در نظر بگیرید.

برسون در عین حال به مضمون اثر هم اشاره می‌کند و می‌گوید: "داستان تصویری، عملیات مشترک مغز، چشم و قلب است. هدف از این کار مشترک، در نهایت انتقال محتوا و مفهوم در قالب تصویر است."

همچنین او اضافه می‌کند: "دنیا مدام در حال تغییر است، پس بنابراین مفاهیم و نظریه‌ها نمی‌توانند ثابت و بدون تغییر باقی بمانند. گاهی اوقات، شما محتوای یک رویداد را در کسری از ثانیه عکاسی می‌کنید و گاهی هم برای انتقال یک محتوا نیاز به ساعت‌ها و بلکه روزها کار کردن دارید. در کل، هیچ استانداری برای این موضوع وجود ندارد، تنها باید مغزی هوشیار، چشمی تیزبین، قلبی پنبه و بدنی فرز و چابک داشته باشید."

امروزه وجود دوربین‌های دیجیتال و نیز شبکه‌های اجتماعی و دسترسی آسان به مخاطب سبب شده تا همه کسانی که عکاسی می‌کنند، تنها به فکر گرفتن یک تک عکس خوب، انتشارش در شبکه اجتماعی خود و گرفتن لایک و دنبال کننده باشند، در حالی که اصل موضوع را فراموش کرده‌اند که عکاسی حرفه‌ای یعنی خلق مجموعه عکس‌هایی قوی و انتشار آنها در قالب روایت، پروژه و کتاب است. توصیه می‌کنم نسخه‌های قدیمی مجله لایف را پیدا کنید و عکس‌های آن را نگاه کنید. آنوقت خواهید دید که چطور ۷ تا ۸ عکس سریالی که در کنار هم آمده‌اند، داستانی را به قوی‌ترین شکل خود روایت می‌کنند. سعی کنید آنها را تجزیه و تحلیل کنید که چطور این عکس‌ها در کنار هم چنین مجموعه‌ای ساخته‌اند و هر تک عکس چطور به خدمت روایت داستان درآمده است.

دیدن فیلم با تمرکز بر آنکه چطور توالی صحنه‌ها سبب ایجاد مقدمه، اوج، گره‌گشایی و پایان می‌شود نیز مفید است، همچنین خواندن کتاب‌های داستانی. حتی شنیدن موسیقی، ریتم و اوج و فرود آنها هم می‌تواند الهام بخش ما عکاسان برای روایتگری باشد.

درس هفتم: حذف یا کم کنید.



کارتیه برسون به مینمال بودن ترکیب بندی باور داشت و در این زمینه می گوید: "مواد و متریال بسیار زیادی در اطراف هستند که هر عکاس باید نهایت سعی خود را بکند تا بر وسوسه گنجاندن آنها در عکس غلبه کند. باید حذف کند و کم کند و باز حذف کند، ولی، این کار را تبعیض آمیز انجام دهد تا آنچه لازم است باقی بماند."

اگر بخواهیم دو عملیات جمع و تفریق را در ترکیب بندی وارد کنیم، با قاطعیت می شود گفت که ما بیشتر به تفریق نیاز داریم تا به جمع.

باز زمان آن است که از زبان کارتیه برسون بشنویم که می گوید: "برای عکاس دو نوع انتخاب وجود دارد که یکی از آنها سبب بروز پشیمانی می شود. یکی اینکه: موقع عکاسی، درحالی که از چشمی دوربین، صحنه را می بینم، عکس خوب را انتخاب کنیم و به همان بسنده کنیم؛ ولی انتخاب دیگر این است: که با وجودی که حس می کنیم یک عکس قوی گرفته ایم، ولی به گرفتن عکس از همان صحنه ادامه دهیم و بعد در مرحله آخر از میان همه عکس ها، بهترین و نه لزوما قوی ترین را انتخاب کنیم. پشیمانی از این جنبه است که شما متوجه مشکلی می شوید که دیگر برای برگشتن به عقب و درست کردن آن، خیلی دیر شده است."

کارتیه برسون شکست و پشیمانی را، تردید و عدم اطمینان در هنگام عکس گرفتن تعبیر می کند. مثلا اتفاقات و اطلاعاتی در صحنه وجود داشته است که ثبت نشده اند. یا عکاس آنقدر درگیر کلیات شده است که جزئیات مهم از چشمش دور مانده است.

پس سه نکته مهم در اینجا وجود دارد:

یکی اینکه: در هنگام عکاسی با ساده سازی و مینیمال کردن ترکیب، مانع از سردرگمی و گرفتاری در ازدحام زیاد جزئیات غیر ضروری شویم.

نکته دیگر اینکه: در هنگام عکس گرفتن، ذهن خود را مشغول انتخاب عکس خوب نکنیم؛ به عکاسی ادامه دهیم و انتخاب را به مرحله ویرایش عکس واگذار کنیم.

در نهایت: هر گاه لازم بود، حذف کنیم. همه می دانیم که اثر هنری مثل فرزند برای هنرمند می ماند، ولی از کشتن این فرزند در جایی که لازم است، هراس نداشته باشید، مثلا اگر روی یک مجموعه عکس کار می کنید و در میان عکس هایتان، عکسی هست که از نظر بصری بسیار قوی است، ولی با مجموعه همخوانی ندارد و به روایت داستان کمکی نمی کند، آن را به راحتی حذف کنید.

درس هشتم: در ژانر عکاسی خیابانی اغلب با چیزهایی سر و کار دارید که به سرعت ناپدید می شوند.

یکی از ویژگی هایی که در ژانر عکاسی خیابانی وجود دارد این است که سوژه ها و صحنه ها به سرعت ناپدید می شوند. این هم یک مزیت محسوب می شود و هم یک عیب. مزیتش این است که عکسی که از صحنه های غیب شونده گرفته می شود، منحصر به فرد خواهد شد و دیگر هیچوقت بطور طبیعی امکان تکرارش وجود ندارد. ولی عیبش این است که ممکن است قبل از اینکه عکاس موفق به ثبت صحنه ای ناب و گذرا در خیابان شود، آن لحظه و صحنه برای همیشه ناپدید شود.

"از میان همه ابزارهایی که برای بیان کردن وجود دارد، عکاسی تنها وسیله ای است که یک لحظه گذرا را برای همیشه ثبت و ماندگار می کند. ما عکاسان مدام با چیزهایی سر و کار داریم که به سرعت پدید می آیند و ناپدید می شوند و وقتی که ناپدید شدند، دیگر هیچ راهکاری در عالم وجود ندارد که آنها را به شکل قبل برگرداند." کارتیه برسون

حتی کارتیه برسون کار نویسنده ها و نقاش ها را بخاطر اینکه می توانند بنشینند و تخیل کنند بعد سر وقت بنویسند یا نقاشی کنند را با کار عکاس ها قابل مقایسه نمی داند. عکاس هایی که فقط در لحظه ای فرصت دارند که صحنه هایی که خیلی زود از بین می روند را با دوربین خود به بهترین شکلش ثبت کنند. در اصل عکاس ها باید واقعیت ها و مفاهیم را در همان لحظه وقوع، کشف، درک و ثبت کنند و فرصت زیادی هم برای این کار ندارند.



درس نهم: با مردم در تعامل باشید.

"رابطه برقرار کردن از اساسی ترین چیزها در حرفه عکاس است. اگر رابطه ای که عکاس با سوژه برقرار می کند، نادرست باشد، یا نگرش اشتباهی را به وجود بیاورد، دیگر همه چیز خراب می شود، سوژه چنان ناآرام می شود که این ناآرامی در عکس کاملاً آشکار و هویدا خواهد بود."

"اینکه این روابط چطور باید برقرار شود، استاندارد ثابتی برای آن وجود ندارد. خصوصیات مردم از کشور به کشور دیگر و از شهر به شهر دیگر، متفاوت هستند. حتی طبقه های مختلف اجتماعی ممکن است ویژگی های رفتاری متفاوتی داشته باشند. ولی با این وجود، در کل،



عکاسی که برای گرفتن عکس عجله دارد و تنها به فکر عکاس کردن خودش است، در چشم مردم وجهه خوشی ندارد. اگر کودکان به سمت شما می دوند، برای مدتی عکاسی را فراموش کنید، دوربین را کنار بگذارید و با شور و هیجان با آنها همراه شوید."

آتری کارتیه برسون

اگر آدمی درونگرا هستید و فضای شخصی خود را ترجیح می دهید، سعی کنید از فاصله دور و بدون جلب توجه عکاسی کنید. ولی اگر انسانی برونگرا و اهل تعامل هستید، با سوژه ها معاشرت کنید و از این طریق عکس هایی از فاصله نزدیک و حالتی بسیار صمیمانه تر بگیرید. در کل هر عکاسی، باید بر اساس ویژگی های شخصیتی خودش عمل کند و به قول بروس گیلدن: "عکسی بگیر که خودت در آن منعکس شده باشی."

درس دهم: از چه چیزی عکاسی کنیم؟

آنچه درباره این پرسش اساسی از کارتیه برسون می آموزیم اینها است:

الف: از آن چیزی عکاسی کنید که احساسات شما را با خودش درگیر می کند.

ب: با واقعیت ارتباط برقرار کنید. کارتیه برسون می گوید: شما هنگام عکاسی یک واقعیت محض را ثبت نمی کنید، بلکه این تفسیر و برداشت خودتان را از یک واقعیت است که در عکس ثبت می شود. بنابراین عکاسی فرصتی است تا با وقایع پیرامون خود درگیر شوید و آنها را از منظر خود بیان کنید.

پ: بخاطر داشته باشید که سوژه های خوب گاهی در چیزهای کوچک نهفته هستند. ممکن است قدم زدن در شهر خودتان و عکاسی کردن در خیابان هایش دیگر برایتان تکراری و ملال آور شده باشد، ولی اگر سوژه ها را در جزئیات و چیزهای کوچک جستجو کنید، نه آنچه بطور کلی دیده می شود، آنوقت باز هم خیلی چیزها برای عکاس کردن در اطراف خودتان خواهید یافت.

به یاد داشته باشید که عکاسی در سفر و محل های جدید، شما را به سمتی می کشاند که بیشتر عکس هایی هیجان زده و فوری بگیرید و نه تصاویری عمیق و معنادار. بنابراین سعی کنید وقتی در همان جایی که زندگی می کنید برای عکاسی بیرون می روید، اطرافتان را با نگاهی تازه و متمرکز بر جزئیات و چیزهای کوچک ببینید.

درس یازدهم: چیزهایی که در پرتره نگاری از کارتیه برسون می آموزیم.

الف: به جای یک پشت زمینه خالی، سعی کنید محیط را در عکس پرتره نشان دهید.

"اگر قرار است که یک عکس پرتره، انعکاسی از شخصیت سوژه باشد، پس همان اندازه که درونیات او مهم است، آنچه در بیرون و اطراف او هم هست، اهمیت دارد." کارتیه برسون

ب: سعی کنید سوژه دوربین عکاسی را فراموش کند.

باید سعی کنید سوژه شما، دوربین و آنکه پشتش ایستاده را فراموش کند، برای این کار، از تجهیزاتی که زیاد جلب توجه می کنند استفاده نکنید، حتی برای ژانر عکاسی خیابانی بهتر است که سه پایه، منابع نور و همه تجهیزات اضافی را خانه بگذارید و با یک دوربین ساده برای عکاسی بروید.

پ: بازتاب واقعی شخص را در چهره او شکار کنید. اغلب آدم ها، موقع عکاسی پرتره ژست های مصنوعی می گیرند و سعی می کنند خودشان را کسی غیر از آنکه هستند نشان دهند. با سوژه خود وقت بگذرانید و سعی کنید بهترین ظاهری که خود واقعی او را آشکار می کند را پیدا و ثبت کنید.

ت: توجه داشته باشید که هر عکس پرتره ای که می گیرید بازتابی از خودتان هم هست.

"این درست است که همه پرتره های یک عکاس دارای یک هویت خاص هستند. به این خاطر است که خود عکاس درون آنها حضور دارد. عکاسی پرتره، بر مبنی یک دیدگاه شیک و لوکس بنا نهاده نشده، بلکه پایه اصلی آن، شخصیت انسان است." کارتیه برسون

ج: سعی کنید به درون سوژه دست پیدا کنید. کارتیه برسون می گوید که اگر سوژه شما در مقابل شما ساکت نشسته است، بنابراین درک کردن او با این سکوت، کار بسیار مشکلی خواهد بود.



درس دوازدهم: آنچه کارتیۀ برسون درباره ترکیب بندی به ما می آموزد.

کارتیه برسون به تعصب شدیدی که به مقوله ترکیب بندی در عکس داشت، شهره است. البته او مهارت زیادی هم در این موضوع داشت که ناشی از آموزه هایش در هنر نقاشی بود. حالا با هم مروری کنیم که این هنرمند بزرگ درباره ترکیب بندی به ما چه می آموزد:

الف: ارتباط بین ترکیب بندی و موضوع عکس

کارتیه برسون معتقد بود که ترکیب بندی در وهله اول باید سبب بازتاب بهتر موضوع اصلی عکس شود. ممکن است در عکس، انبوهی از اطلاعات بصری وجود داشته باشد، ولی هنر عکاس آن است که تمرکز را به سمت سوژه اصلی ببرد. البته توجه داشته باشید که یک ترکیب بندی خوب باید همان هنگام عکاسی انجام شود. یعنی در همان لحظه عکاسی، فرم و محتوا را در ذهن خود در هم بیامیزد و ترکیب بندی را متناسب با آن شکل دهید. شاید این کار، کمی مشکل باشد، ولی بسیار ضروری است.

ب: لحظه تعیین کننده.

کارتیه برسون می گوید که هر چند روند زندگی جاری و همه چیز در حال تغییر است، ولی همیشه یک لحظه طلایی وجود دارد که در آن لحظه، همه عناصر در کنار هم به تعادلی شگفت دست پیدا می کنند. عکاس باید از این لحظه بسیار کوتاه ولی درخشان استفاده کند و ریتم عناصر را در این به زنگاه، با عکس خود، ثابت نگه دارد.



پ: مدام در حال ارزیابی باشید و زاویه دید خود را تغییر دهید.

در عکاسی، بسیار اهمیت دارد که مدام صحنه را ارزیابی کنید و متناسب با شرایط، تصمیم بهتری بگیرید. مثلاً گاهی با قرار دادن دوربین چند سانتی متر پایین تر، به مراتب عکس بهتری به دست خواهد آمد. کارتیه برسون می گوید: "چشم عکاس مدام در حال ارزیابی است. گاهی با خم کردن زانو، آن پرسپکتیوی که به دنبالش هستیم به دست می آید. گاهی دوربین را به سوژه نزدیک می کنیم و یا از آن دورش می کنیم و به این شیوه، آن جزییاتی را که می خواهیم، در ترکیب بندی قرار دهیم. همه این کارها باید در کسری از ثانیه انجام شود، درست مشابه همان زمانی که شاتر دوربین باز و بسته می شود."

ج: گاهی اوقات تاخیر کردن لازم است.

کارتیه برسون می گوید: گاهی شما صحنه را انتخاب کرده اید و به یک ترکیب بندی ایده آل هم رسیده اید، ولی چیزی در درون شما می جوشد و به شما می گوید، نه! عکس نگیر! انگار یک چیزی کم و کسر است. آن وقت است که شما متوقف می شوید، معطل چیزی می شوید. آنقدر منتظر می مانید تا آن چیزی که احساس کرده اید کم است به ناگهان در منظره یاب دوربین شما ظاهر می شود.

آن چیز مفقود شده، گاهی می تواند یک حرکت بدن، یک نگاه خاص و معنی دار به درون لنز، تغییر حالت چهره و حتی یک لبخند باشد.

همچنین کارتیه برسون این نکته مهم را هم تاکید می کند که در هنگامی که آن لحظه تعیین کننده فرا رسید، اگر ترکیب بندی فاقد یک فرم هندسی قوی باشد، آن عکس در نهایت عکسی بی جان از آب در خواهد آمد.

ح: ترکیب بندی و اقدام آگاهانه

کارتیه برسون درباره اینکه چقدر ممکن است در ثبت لحظه تعیین کننده، بصورت آگاهانه به ترکیب بندی و فرم هم فکر کنیم، معتقد است که یک عکاس باید بطور مداوم به ترکیب بندی فکر کند و آن را به ملکه ذهنش تبدیل کند. در چنین شرایطی، در لحظه تعیین کننده، بدون آنکه نیاز داشته باشد کار اضافی انجام بدهد، ترکیب بندی هم به درستی انجام خواهد شد.

کارتیه برسون درباره قانون نقاط طلایی در ترکیب بندی این چنین می گوید: این قانون فقط برای زمانی است که عکس چاپ شده است و نسخه چاپ شده اش قابل دیدن و تجزیه و تحلیل است. در هنگام عکاسی تمام قوانین طلایی آن چیزی است که چشم عکاس تشخیص می دهد. امیدوارم روزی نیاید که مغازه دارها برجسب هایی بفروشند تا عکاس ها آن را روی منظره یاب دوربین خود نصب کنند تا نقاط طلایی را به آنها نشان دهد.

یک عکاس حرفه ای که ترکیب بندی هایی قوی دارد، مانند آنری کارتیه برسون، ترکیب بندی خوب را نه با خط کشی منظره یاب، بلکه با دیدن و تجزیه و تحلیل کردن عکس های خوب و نیز آثار هنری دیگر، همچون نقاشی هایی که در این زمینه قوی بوده اند، از سطح آگاهی اولیه خود به اعماق و ملکه ذهن خود منتقل کرده است.

خ: در مورد برش (کراپ) تصویر.

کارتیه برسون به یکی از مخالفان سرسخت برش دادن تصویر، مشهور است. هر چند که عکس معروف او که پریدن مردی از چاله آب را نشان می دهد، برش خورده است. او درباره این عکس می گوید که هیچ چاره و راه دیگری جز برش تصویر نداشتم، چون موقع عکاسی، یک حصار بزرگ مقابلم بود و من از داخل یکی از سوراخ های آن حصار این عکس را گرفتم.

وقتی شما زیاد به برش کادر و عکس فکر نکنید و بنا را بر این بگذارید که تا حد ممکن از این کار خودداری کنید، این سبب می شود که در هنگام عکاسی، برای ترکیب بندی دقت بسیار بیشتری به خرج دهید.



درس سیزدهم: نگذارید "رنگ" حواس شما را پرت کند.



در ابتدا، کارتیه برسون سخت به عکاسی سیاه و سفید معتقد بود و رنگ را در عکس قبول نداشت، ولی سالها بعد نظر خود را تغییر داد و عنوان کرد که رنگ هم در عکس مزیت های خاص خودش را دارد. با وجودی که اغلب عکس های معروف او سیاه و سفید هستند، ولی عکس های رنگی هم از او به جا مانده. خصوصا عکس هایی که در سفر چین گرفته است.

بیایید با هم نظر کارتیه برسون درباره رنگ در عکس را بررسی کنیم:

الف: عکس سیاه و سفید، جهان را بگونه ای انتراعی تر نمایش می دهد.

ب: رنگ سبب حواس پرتی می شود. کارتیه برسون معتقد است که در عکاسی رنگی، رنگ دغدغه اصلی عکاس می شود و همین سبب کاهش تمرکز او بر بروز احساسات است. همچنین وجود رنگ، تمرکز را بر سوژه اصلی کمتر می کند. او در جایی چنین می گوید: "دنیا به اندازه کافی پیچیده است، چرا باید با رنگ ها پیچیده ترش کنیم!"

با حذف رنگ از عکس، متغییر زیادی در درون عکس کم می شود و در نتیجه عکس جنبه ساده تری به خودش می گیرد. همچنین احساساتی مانند بدخلقی ها، افسردگی ها و فضای غمناک با عکس سیاه و سفید بهتر نمایش داده می شوند.

پ: باید در هنگام عکاسی رنگی، به اصول رنگ ها توجه کرد.

باید در عکاسی رنگی به مساله کنتراست توجه ویژه داشت. کارتیه برسون که خود به خوبی به کاربرد رنگ در نقاشی واقف بود و در این زمینه آموزش دیده بود، به این نکته اشاره می کند که قرار گرفتن رنگ های مکمل در کنار هم سبب ایجاد کنتراست بهتری در تصویر می شود، درحالی که رنگ های مشابه در کنار هم، سبب محو شدن فضایی می شود که آنها ساخته اند. مثلا اگر در حال عکاسی از یک سوژه هستید که پیراهن قرمز به تن دارند و اتفاقا دیواری که در پشت سر او هست هم به رنگ قرمز است، یک راهکار این می تواند باشد که شما زاویه دید را به سطح زمین نزدیک کنید و مقدار بیشتری از عکس را با رنگ آبی آسمان پر کنید.

برای درک بهتر کاربرد رنگ ها در تصویر توصیه می شود به آثار نقاشان بزرگ با دقت و ریزی در نحوه در کنار هم قرار دادن رنگ ها در آثارشان نگاه کنید.

در کل در ژانر عکاسی خیابانی، عکاسی سیاه و سفید به مراتب از عکاسی رنگی ساده تر است و به عکاسان مبتدی توصیه می شود که عکاسی خیابانی را با گرفتن عکس های سیاه و سفید آغاز کنند.

درس چهاردهم: بیش از اندازه درگیر تکنیک در عکاسی نشوید.

احتمالا همه ما همواره در عکاسی درگیر مسائل تکنیکی از سرعت شاتر و اندازه دیافراگم گرفته تا کار کردن با انواع نورهای فلاش، تجهیزات جانبی و ... هستیم. کارتیهِ برسون معتقد بود که به تکنیک در عکاسی بیش از اندازه اهمیت داده شده است در حالی که این اهمیت باید به ظهور احساس و معنی در درون عکس داده می شد. او تاکید می کند که از تکنیک در عکاسی بت نسازیم، بلکه آن را آنقدر مهم بدانیم که به عکاس امکان دهد تا مفهوم و احساس را به درستی و به خوبی با عکس خودش منتقل کند. کارتیهِ برسون معتقد است که باید یک عکس بخاطر آنچه دارد به ما نشان می دهد، قضاوت شود و نه بخاطر تکنیک هایی که در آن بکار رفته است.

درس پانزدهم: دوربین را تنها یک ابزار ببینید.

در دنیای امروز، انواع و اقسام دوربین های عکاسی وجود دارد که برخی از آنها علاوه بر امکاناتی که در اختیار عکاس می گذارند، حتی بسیار ظاهر زیبایی هم دارند، ولی این نکته مهم را بخاطر داشته باشید که هیچ دوربینی نمی تواند جای نگاه عکاس را بگیرد. در اصل این نوع نگاه و نحوه نگرش عکاسی است که اهمیت بسیار بیشتری در عکاسی دارد تا آنکه از چه دوربینی برای عکاسی استفاده می شود. این توصیه ای برای کسانی است که بخاطر نداشتن یک دوربین خوب، عکاسی را کنار گذاشته اند. دوربین اصلا برای عکس خوب گرفتن ملاک و اولویت نیست.

درس شانزدهم: می شود با داشتن یک تک لنز هم عکس های خوبی گرفت.

کارتیهِ برسون برای سالهای طولانی فقط با یک تک لنز ۳۵ میلیمتری عکاسی می کرد. او در این زمینه می گوید: عکاسی کردن باید مانند راندن ماشینی باشد که به خوبی به آن عادت کرده اید. من یک دوربین با یک لنز ۳۵ میلیمتری دارم که آنقدر با آن کادربندی کرده ام که دیگر هر صحنه ای را می بینم، بدون آنکه بخواهم به منظره یاب دوربین نگاه کنم، بر اساس همان لنز ۳۵ میلیمتری، کارد و ترکیب بندی را در ذهنم تداعی می کنم. این سبب می شود که وقتی را بیشتر در دنبال کردن لحظه های ناب صرف کنم تا کار کردن با تنظیمات دوربین.

به این نکته دقت کنید که وقتی عکس خوبی گرفته می شود، کمتر کسی می پرسد که آن را با چه لنزی گرفته ای.

در نهایت به شما نیز توصیه می کنیم که کتاب "چشم ذهن" اثر کارتیهِ برسون را مطالعه کنید. همه این نکاتی که در این مطلب اشاره کردیم از این کتاب برگرفته شده است. آموزه های کارتیهِ برسون را در یک عبارت کوتاه اینگونه باید خلاصه کرد: همیشه به پیرامون خود توجه داشته باشید و با قلب خود عکاسی کنید، احساسات را در درون عکس خود بگنجانید، اصول ترکیب بندی را ملکه ذهن خود کنید و به یاد داشته باشید که عکس شما، تفسیر شما از واقعیت است نه نمایش محض آن واقعیت.

کارتیهِ برسون تا کنون الهام بخش هزاران عکاس در جهان بوده است. ما باید با دید احترام به آموزه های عکاسان قدیمی نگاه کنیم و نیز برای انطباق با ملزومات دنیای مدرن، چیزهای جدید را هم بیاموزیم. در نهایت این نکته را هم اشاره کنم که هیچ قانونی در عکاس وحی منزل نیست. از میان این آموزه ها، هر کدام را که به کارتان می آید بردارید و هر کدام را که فکر می کنید با آن موافق نیستید، به راحتی کنار بگذارید.

منبع: مجموعه مقالات اریک کیم تهیه و تنظیم: رضا تجویدی



پریشیا، نوه فرامز اصلانی و عکاسی مدلینگ



گزارش تصویری اختصاصی انسل

بازدید از آثاری در ژانر عکاسی خیابانی در یک نمایشگاه

سلارو اوویدیو عکاس رومانیایی

تهیه و تنظیم: رضا تجویدی





در همان ابتدا مجذوب عکس های خیابانیش شدم. نوعی سبک خاص و منحصر به فرد، اتمسفر همه کارها را به هم نزدیک کرده بود. یک جور بازی خلاقانه با سایه و نور و سوژه هایی که در ترکیب بندی به خوبی موقعیت خود را حفظ کرده اند و گم و پنهان نشده اند. او ویدیو هنرمندی ۴۰ ساله، زاده رومانی و ساکن شهر لندن در انگلستان است. او از کودکی تحت تاثیر پدر نقاشش بوده است و اکنون که در عکاسی به موفقیت های بزرگی دست پیدا کرده، خوشحال است که از این طریق ادای دینی به پدرش هم کرده و الهام ها و آموزه های او را جامعه عمل پوشانده است. او ۱۲ سال است که عکاسی می کند و خیلی زود، عکاسی خیابانی ژانر مورد علاقه اش شد. سلارو امروز فقط در همین ژانر عکاسی می کند. او به دنبال تسخیر و جاودانه کردن روح و احساس سوژه هایش در درون عکس هایش است و عکس سیاه و سفید را برای این کار بهتر می داند. رفتار آدم ها در خیابان و نیز اشکال هندسی اغلب چیزهایی هستند که نظر او را جلب می کنند و بعد او با روش های خلاقانه خاص خودش، آنها را به تصویر می کشد. عکس های او در مجلاتی همچون ووگ و آی فوتو منتشر شده اند.

وقتی در حال عکاسی از نمایشگاه هستم با کنجکاوی به دنبال می آید تا بفهمد که این عکس ها را برای چه کاری می خواهم. به او ماهنامه انسل را نشان می دهم و درباره آن کمی صحبت می کنیم. بعد از او می خواهم کنار آن اثری که از همه بیشتر به آن علاقه دارد بایستد تا از او عکسی بگیرم. کنار یکی از تابلوها می رود و می گوید: این تصویر در اصل انعکاس روی یک سقف کاذب است. میان عکس هایم، برای من ویژه تر است، چرا که این پسر که دست در دست پدر در حال راه رفتن است، مرا به یاد پدر خودم و رابطه صمیمی ام با او می اندازد....







Anselmagazine

انسل ماگازين
Ansel Magazine
www.anselmagazine.com
جميع الحقوق محفوظة © 2014
جميع الحقوق محفوظة © 2014
جميع الحقوق محفوظة © 2014



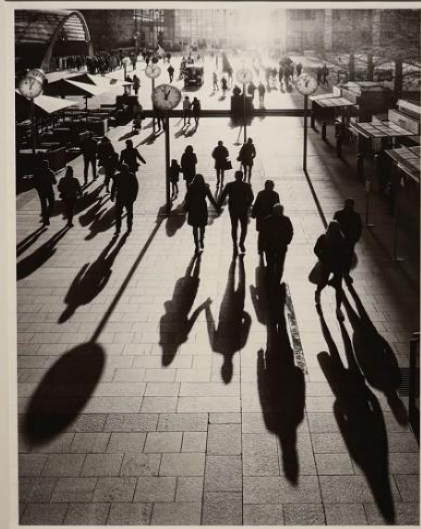
Anselmagazine

انسل ماگازين
Ansel Magazine
www.anselmagazine.com
جميع الحقوق محفوظة © 2014
جميع الحقوق محفوظة © 2014
جميع الحقوق محفوظة © 2014



Anselmagazine

انسل ماگازين
Ansel Magazine
www.anselmagazine.com
جميع الحقوق محفوظة © 2014
جميع الحقوق محفوظة © 2014
جميع الحقوق محفوظة © 2014



Anselmagazine

انسل ماگازين
Ansel Magazine
www.anselmagazine.com
جميع الحقوق محفوظة © 2014
جميع الحقوق محفوظة © 2014
جميع الحقوق محفوظة © 2014



Anselmagazine

انسل ماگازين
Ansel Magazine
www.anselmagazine.com
جميع الحقوق محفوظة © 2014
جميع الحقوق محفوظة © 2014
جميع الحقوق محفوظة © 2014



Anselmagazine

انسل ماگازين
Ansel Magazine
www.anselmagazine.com
جميع الحقوق محفوظة © 2014
جميع الحقوق محفوظة © 2014
جميع الحقوق محفوظة © 2014





Train Platform
2000-2001
Ansel Kiefer
Oil on paper
100 x 150 cm
Edition 1/100



Train Platform
2000-2001
Ansel Kiefer
Oil on paper
100 x 150 cm
Edition 1/100

Anselmagazine



Train Platform
2000-2001
Ansel Kiefer
Oil on paper
100 x 150 cm
Edition 1/100



Train Platform
2000-2001
Ansel Kiefer
Oil on paper
100 x 150 cm
Edition 1/100

Anselmagazine



Train Platform
2000-2001
Ansel Kiefer
Oil on paper
100 x 150 cm
Edition 1/100



Train Platform
2000-2001
Ansel Kiefer
Oil on paper
100 x 150 cm
Edition 1/100



Train Platform
2000-2001
Ansel Kiefer
Oil on paper
100 x 150 cm
Edition 1/100

Anselmagazine

Anselmagazine

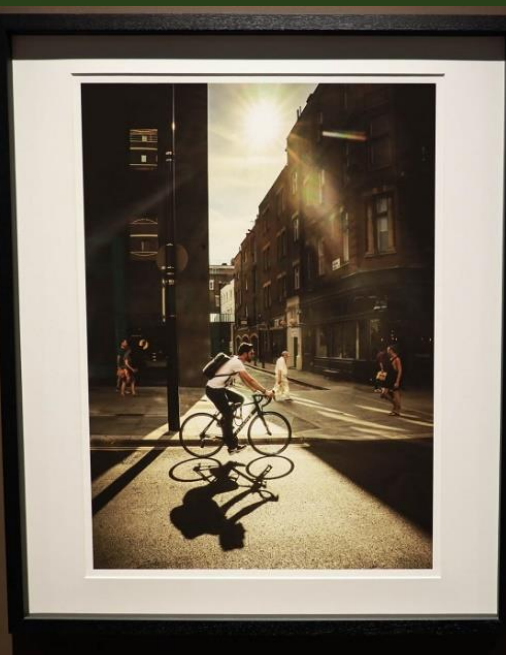


ANSEL ADAMS
The Great Hall, San Francisco
1932
Gelatin silver print
10 1/8 x 14 1/8 in. (26.7 x 36.5 cm)
© 2004 Ansel Adams



ANSEL ADAMS
The Great Hall, San Francisco
1932
Gelatin silver print
10 1/8 x 14 1/8 in. (26.7 x 36.5 cm)
© 2004 Ansel Adams

Anselmagazine



ANSEL ADAMS
The Great Hall, San Francisco
1932
Gelatin silver print
10 1/8 x 14 1/8 in. (26.7 x 36.5 cm)
© 2004 Ansel Adams

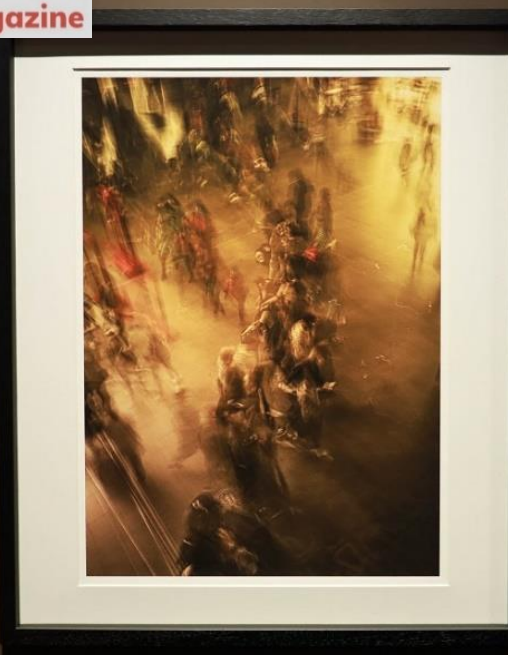


ANSEL ADAMS
The Great Hall, San Francisco
1932
Gelatin silver print
10 1/8 x 14 1/8 in. (26.7 x 36.5 cm)
© 2004 Ansel Adams

Anselmagazine



ANSEL ADAMS
The Great Hall, San Francisco
1932
Gelatin silver print
10 1/8 x 14 1/8 in. (26.7 x 36.5 cm)
© 2004 Ansel Adams



ANSEL ADAMS
The Great Hall, San Francisco
1932
Gelatin silver print
10 1/8 x 14 1/8 in. (26.7 x 36.5 cm)
© 2004 Ansel Adams

Anselmagazine





یک عکس و شرحی بر آن

پاریس ۱۱ نوامبر ۱۹۶۸ اثر ویلیام کلاین



روز یازدهم نوامبر برای یادبود پایان جنگ جهانی اول، در تقویم فرانسه تعطیل رسمی است. همچنین سال ۱۹۶۸، سال بسیار ویژه‌ای در تاریخ فرانسه محسوب می‌شود، چرا که در این سال، جنبش مدنی عظیمی که به انقلاب ماه می ۱۹۶۸ معروف شد، فرانسه را به آستانه تغییرات بزرگ سیاسی و فرهنگی کشاند. دانشجویان در کنار کارگران یکی از بازوهای مهم این جنبش مدنی بودند. ولی آنچه در این عکس دیده می‌شود، انگار که پاریسی‌ها تاریخ و روزهای مهم تقویمشان را از یاد برده‌اند. انبوهی از آدم‌ها در خیابان دیده می‌شوند. حتی توی بالکن‌ها و پنجره‌های ساختمان‌ها هم نشسته‌اند...

در این سال، ویلیام کلاین، یک عکاس آمریکایی ۴۰ ساله است که در شهر پاریس زندگی می‌کند. او با دوربینش قدم در خیابان‌های این شهر می‌گذارد. درست همان جایی که اغلب سوژه‌هایش را پیدا می‌کند. اخیراً در نیویورک کتابی جنجال برانگیز از او منتشر شده بود که نام او را به عنوان هنرمندی ابتذال‌گرا بر سر زبان‌ها انداخت. او عکاسی خوانده می‌شد که علاقه دارد آدم‌ها را خالی از هر بیانی به تصویر بکشد، آن هم در میان عکاسان فرانسوی آن دوره که سبک عکاسیشان از سوژه‌های انسانی شهره عالم بود.

ولی این عکس میان آثار ویلیام کلاین یک استثنا محسوب می شود. از این جهت که ترکیب بندی و ساختار بسیار متفاوتی دارد و او چنین بافت دانه درشتی درون ترکیب عکس گنجانده است. عکس، دارای یک پیش زمینه فوق العاده قوی است، سیاه و سفیدی اثر خیلی شدید به چشم می آید و سبب می شود تا سردرگمی و سر سختی جامعه فرانسه بهتر دیده شود. زوج دانشجو در پیش زمینه در تضاد کامل با آن زوج طبقه متوسط که در پشت سر آنها قرار گرفته اند، دیده می شوند. آن زن که سیگاری به دست دارد، انگار دارد چیز محرمانه ای را در گوش مرد نجوا می کند و شاید هم نه، او تنها می خواهد بوسه ای به مرد بدهد.

آن مرد با آن بارانی یقه تختش، در حالی با عجله در حال عبور است که هیچ غرور و قدرتی در چهره اش دیده نمی شود. و در نهایت در دوردست در پشت سر آنها، مردمی هستند که دارند با خاطره هایشان زندگی می کنند. شاید بعضی از آنها، آن روز تاریخی در سال ۱۹۱۸ را هنوز به خوبی به یاد می آورند، چرا که آن دوره با زندگیشان عجین بوده است. وقتی ویلیام کلاین همه این تضادها را با فشردن دکمه شاتر دوربین، در کنار هم جمع کرده، در اصل او پرتره ای یک ملت را در یک عصر خاص به ثبت رسانده است.

برای معادل سازی این عکس، باز باید به پاریس برگردیم و این بار جنگ جهانی دوم. عکسی از رابرت کاپا که شادی انبوهی از مردم پس از پایان جنگ را نشان می دهد. ولی خیلی ساده می شود فهمید که هیچ جای شادی وجود ندارد، وقتی تنها در فاصله بیست سال بعدش، باز آتش جنگی دیگر، این بار در ویتنام شعله ور می شود و این ماجرا باز هم ادامه دارد



وینیت وهرا

یک عکاس برای ما درباره عکس هایش می گوید

@vineet_vohra



"وینیت وهرا" در نوامبر ۱۹۷۳ در دهلی نو در هند متولد شد. او در دانشکده هنرهای زیبا در همین شهر تحصیل کرده است. عکاسی خیابانی برای "وهرا" یک سفر روزانه است. در این سفر او مدام چیزهای جدید می آموزد و توانایی های خودش را توسعه می دهد. او ابتدا عکاسی را با ژانر حیات وحش آغاز کرد، ولی از سال ۲۰۰۱ بود که به ژانر عکاسی خیابانی علاقه مند شد. او امروز یک معلم عکاسی است که در کارگاه هایی که در آسیا و اروپا برگزار می کند، عکاسی خیابانی را به علاقه مندان آموزش می دهد. او امروز جزو عکاسان شناخته شده در دنیا به حساب می آید.

وینیت وهرا در سال ۲۰۱۱ میلادی، بنا بر ایده های آموزشی که در سر داشت، مجله APF که مخفف (Art Photo Feature) است را بنیان نهاد. یکی از اهداف این مجله، شناسایی استعداد های نوظهور در عرصه هنر عکاسی و حمایت از آنها در نظر گرفته شده است. او در این بستر به عکاسان ناشناس ولی مستعد این امکان را می دهد تا آثار خود را در صورتی که تجارت محور نباشند به مخاطبان گسترده ای نشان دهند و به معرفی خودشان بپردازند. او در این مجله به موضوعات گسترده ای از جمله تکنیک های عکاسی، سبک شناسی و تعاریف و مفاهیم هنری می پردازد.

"سردندیپتی" عنوان کتاب عکسی است که از او منتشر شده و محمد محیسن بر آن یادداشتی نوشته است. در این کتاب، تعداد صد و شصت عکس خیابانی از هند که همگی آثار خود وینیت وهرا هستند، گنجانده شده است.

او درباره عکس هایی که در شهر بنارس در هند گرفته، به ما چنین می گوید:

وینیت وهر:

شما اکنون اطلاعات و دانسته هایی از من خواهید شنید که ممکن است چند روز یا چند ساعت دیگر آنها را از یاد ببرید، ولی عکس، چیزهایی را ثبت می کند که تا ابد باقی می ماند. اگر عکاس هستید، عکس را بگونه ای بگیرید که معرف خود شما باشد. در عکاسی خیابانی، این تنها آدم ها و لحظه های خاص زندگی آنها نیستند که برای عکاسی مهم است، بلکه تراوشات درونی و احساسات شما هم در این کار بسیار اهمیت دارد.

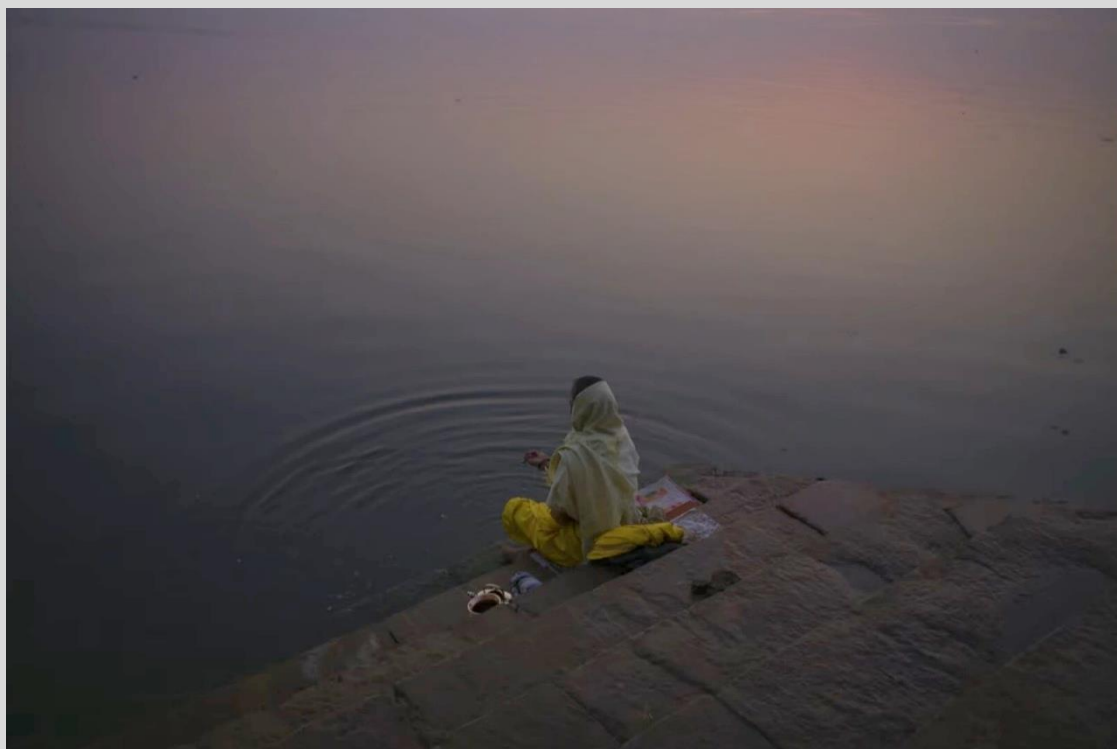


اینجا یک مادر سعی داشت با لباس ساری خود، بچه را از تابش شدید آفتاب محافظت کند. من به دنبال نور بهتر و عکس بهتر، از زاویه های مختلفی از آنها عکاسی کردم، تا در نهایت، بهترین زاویه و بهترین نور را پیدا کردم و اضافه شدن یک پرده در حال پرواز به ترکیب عکس، آن را فوق العاده کرد.

چشم می بیند، مغز تجربه و تحلیل می کند و قلب انتقال می دهد. بنابراین، ما اگر دو چشم فیزیکی داریم، یک چشم سومی هم داریم که ترکیبی از همه آنها یعنی چشم و مغز و قلب است. در اصل آن چشم سوم است که پشت منظره یاب دوربین قرار می گیرد و تصمیم می گیرد که چه وقت شاتر دوربین زده شود.

من عنوان کتابی که مجموعه ای از عکس هایم است را سرنوشتی گذاشته ام. سرنوشتی به معنی شانس برای یافتن چیز با ارزشی است، بدون آنکه دنبالش گشته باشید. مثلاً، در همین عکس بالا، حضور ناگهانی پرده درون کادر من، بدون آنکه من انتظارش را از قبل داشته باشم، یک سرنوشتی به حساب می آید. حال می خواهم برخی از این سرنوشتی ها یا همان موهبت هایی که در کار عکاسی با آنها روبرو شده ام را به شما نشان بدهم.

به شهر واراناسی یا همان بنارس برویم. یکی از قدیمی ترین زیستگاه های بشر در جهان. این عکس یک صبح معمولی در این شهر را نشان می دهد. شما در این زمان از روز اگر به کنار رودخانه بروید، مردمی را می بینید که دارند عبادت می کنند. رنگ نارنجی در این عکس نقش یک عنصر شاخص تر را بازی می کند.



در این عکس، من به نقش پرسپکتیو اهمیت زیادی داده ام. و در اصل بر روی عنصر پرسپکتیو در عکس کار کرده ام.



و عکسی دیگر از مجموعه سرندیپیتی



این روزها نمایش ماربازی در هند ممنوع شده است، ولی هنوز محدود کسانی هستند که این کار را می کنند. در این عکس اتصال سوژه به محیط اطرافش، عنصر ویژه کار من است.





مفهومی که در این عکس به دنبال نشان دادنش بوده ام این است: ما انسان ها با هم و در کنار هم هستیم و اینگونه است که لحظه هایمان را می سازیم.



و در این عکس من سایه را شکار کرده ام. سایه سگی بر روی در که انگار دارد آن بزغاله را می پاید. برای من عکاسی خیابانی لحظات ساده ای است که در گوشه و کنار خیابان ها دیده می شوند. من معتقدم که عکاسی خیابانی با نوعی دروغ گویی همراه است. چرا که ما بیش از آنکه نشان بدهیم، چیزهایی را مخفی می کنیم تا در نهایت آنچه در ذهن و قلبمان هست، به بیننده منتقل شود.



در عکاسی گاهی با لحظاتی استثنایی روبرو می شویم و این عکس، یکی از آنها است.



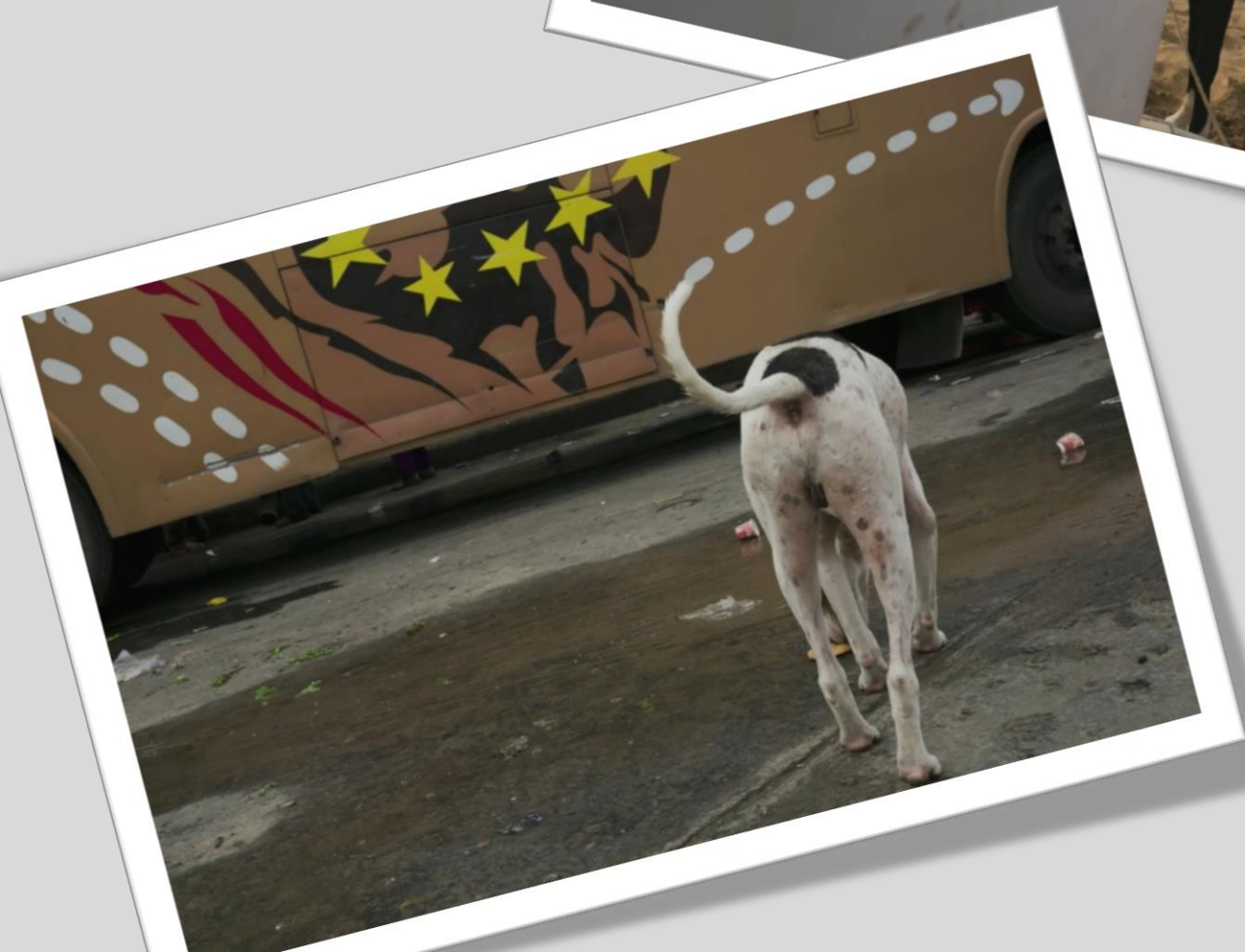
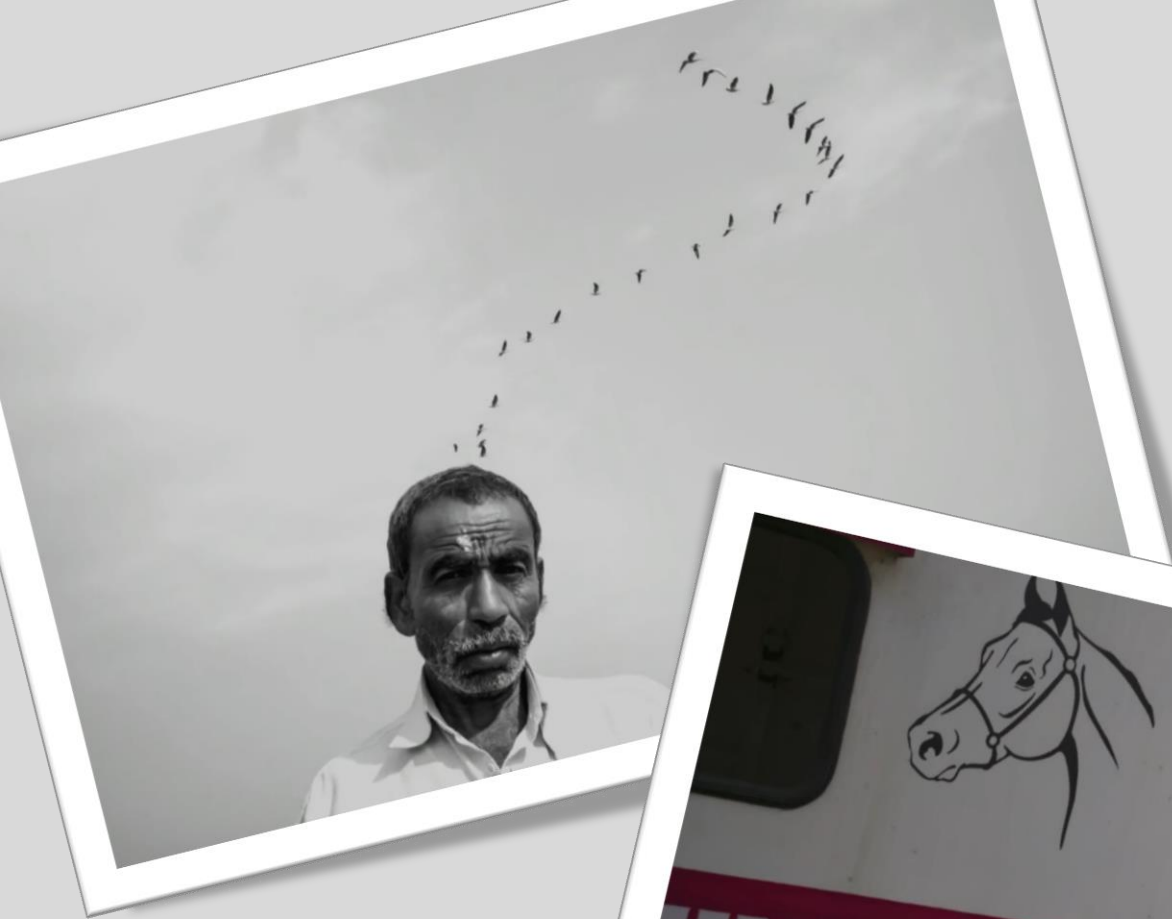
گاهی من در عکاسی، دست به کارهایی می زنم که مانند عمل جراحی روی انسان می ماند. مثلاً در اینجا، سر را با چیزی دیگر پیوند داده ام.



این عکس اگر خلاقانه به نظر می رسد بخاطر نقش پرسپکتیو در آن است.



همه این عکس ها را در شهر بنارس گرفته ام و این آب تنی گاومیش ها در رودخانه مقدس گنگ است.





VINEET VOHRA
SERENDIPITY

white edition

EYESHOT

داستان یک عکس



آخرین باری که از یک اسب رها و آزاد در طبیعت عکس گرفته بودم، مربوط به چند سال قبلش و سفر ارمنستان می شد. من زیاد اهل عکاسی طبیعت نیستم، ولی در بعضی جاها، مثل دشت های زیبای سوان در شرق ارمنستان، این بیشتر منظره های طبیعت هستند که مقابل چشم می آیند تا سوژه های دیگر. خاطرم هست که آن دفعه، وقتی برای عکاسی، با نگاهی محبت آمیز و خیلی نرم و آرام به اسب نزدیک شدم تا از فاصله نزدیک از آن عکاسی کنم، او چنان لگدی به سمتم پرتاب کرد که هیچ وقت فراموشش نمی کنم. برای همین بود که این بار برای گرفتن عکس از یک اسب رها و آزاد در دشت، خیلی با احتیاط رفتار کردم.

شب قبلش اتوبوسی که با آن به سفر رفته بودم، توی یک روستای کوچک توقف کرد و گفت شب را اینجا می مانیم و صبح زود به راهمان به سمت شهر منجولی ادامه می دهیم. توی اقامتگاه که یک کلبه چوبی روستایی بود و در وسط تابستان یعنی مرداد ماه، با یک بخاری که مدام روشن بود، گرم نگه داشته شده بود! به اینترنت وصل شدم و با نگاه کردن به نقشه، تازه متوجه شدم که کجای این کرده خاکی هستم. این روستا درست در نقطه صفر مرزی بین چین و روسیه قرار گرفته بود و شاید حتی با کمی پیاده روی می شد از مرز گذشت و به خاک روسیه هم رسید. این هم آمیختگی را توی چهره ساکنان روستا هم می شد دید که ترکیبی بودند از چینی ها و روس ها.

صبح، پیش از حرکت اتوبوس، قید خوردن صبحانه را زدم تا کمی وقت برای عکاس پیدا کنم. آن سوی جاده نزدیک کوه پایه ها، علفزار بزرگی بود که چند اسب تویش چرا می کردند. بارش باران، کارم را سخت کرده بود. به هر شکلی بود، سه پایه را گذاشتم و دوربین را روی آن تنظیم کردم. این بار، احتیاط کردم و زیاد به اسب ها نزدیک نشدم، ولی در حین عکاسی، یکی از آنها برگشت و بدجور به من و دوربین عکاسی نگاه کرد....

رضا تجویدی عکس: پروژه به سمت شمال در چین، مرداد ۱۴۰۲

داستان و عکس (قسمت دوازدهم)

ماجرای زندگی پر رمز و راز گربه های خیابانی دبی

نوشته: بشایر عارف

ترجمه : رضا تجویدی



در دبی، جایی که معروف است یک شبه از دل صحرا، سر برآورده است، دنیایی پر از قصه و ماجرا از گربه هایی وجود دارد که بیشترشان از نژادی محلی، معروف به میوی عربی هستند؛ و حالا وقتش است که با هم، چیزهای بیشتری درباره زندگی این گربه های محلی بدانیم. میوهای عربی، از قدیم ساکن این سرزمین بوده اند. حتی خیلی قبل تر از اینکه سر و کله آدمها اینجا پیدا شود. از وقتی که دبی تنها زمینی پوشیده از شن و ماسه بود، آنها همینجا بوده اند. سالها بعد، آدمها به این منطقه هجوم آوردند ولی گربه ها با وجود اشغال قلمروشان، دبی را ترک نکردند؛ بلکه سعی کردند خودشان را با شرایط جدید وفق دهند.

*قسمت های یکم تا دهم در شماره های پیشین ماهنامه انسل منتشر شده است.

قسمت دوازدهم

تیزدندان به دنبال سه گربه به راه افتاد. آنها جلوتر از او در حرکت بودند، ولی هر از گاهی یکی از آنها برمی گشت و نگاهی می کرد تا مطمئن شود او جا نمانده است. هنوز مریض احوال بود، نمی توانست آنقدرها تند راه برود، ولی حسی در درونش بود که به او نیرو و توان ادامه دادن می داد. حس می کرد که امروز یکی از بهترین روزهای عمرش است. برای اولین بار عضوی از جمع دوستانه شده بود. حالا با وجود سه گربه در کنارش، دنیای خیابان ها برایش به وحشتناکی قبل نبود.

تیزچنگال که از فرط خستگی نفس نفس می زد، از حرکت باز ایستاد و گفت: فکر کنم بهتره برای مدتی همین جا استراحت کنیم.

آنها کنار یک مسجد رسیده بودند. تیزدندان نگاهی به دور و اطراف انداخت و بعد همینطور هاج و واج به گنبد بزرگ، مناره ها و در چوبی بزرگی که ورودی اصلی مسجد بود خیره نگاه کرد و گفت: اینجا دیگه چه جاییه؟

تیزچنگال گفت: این یک جایی هست که آدمها ساختن، مثلش تو همه جای شهر زیاد پیدا میشه، بیااید بریم جلوی درش بشینیم.

دم جنبال موافقت کرد و گفت: من که رفتم.

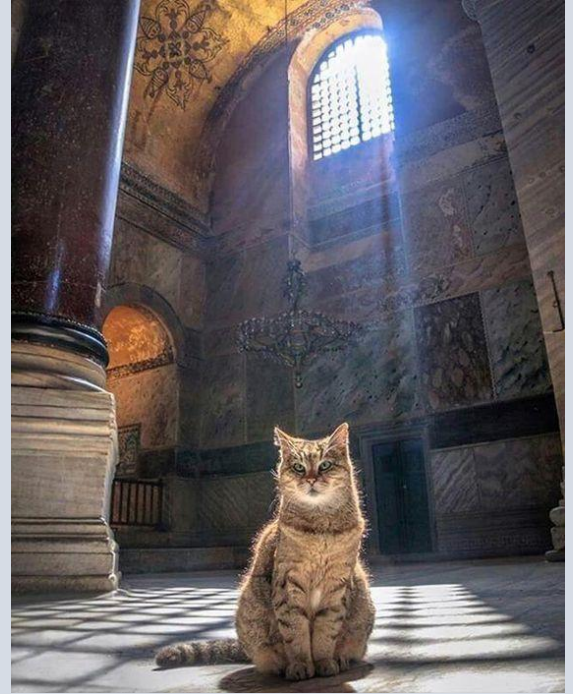
دم سیاه هم به دنبالش راه افتاد.

ولی تیزدندان هنوز مردد بود، رو به تیزچنگال کرد و گفت: مطمئنی که اینجا جاییه که آدمها توش زندگی می کنن؟

تیزچنگال دستش را تکانی داد و گفت: در واقع هیچ آدمی اینجا زندگی نمی کنه.

دم جنبان گفت: آدمها اینجا برای یک کار مهمی، دور هم جمع میشن.

دم سیاه اضافه کرد: چند مرتبه در روز این کارو می کنن.



سه گربه جلوی در مسجد نشستند تا با باد خنکی که از داخل به آنجا درز می کرد، خنک شوند.

تیزچنگال فریاد زد: تیزدندان بیا اینجا! بعد از پیاده روی تو یک روز گرم، این باد خنک خیلی می چسبه.

تیزدندان با احتیاط جلو رفت و به آنها ملحق شد. وقتی باد خنک به او رسید، گفت: اوه، این عالیه!

بعد بدنش را طوری قرار داد تا باد خنک از میان خزهایش عبور کند.

تیزدندان گفت: شماها اغلب میایید همچین جایی؟

دم جنبان جواب داد: گاهی اوقات، اگر تو نزدیکی همچین جایی باشیم. اینجا جای خیلی آرام و خوبه.

گربه ها خمیازه ای کشیدند و ساکت و آرام همانجا لم دادند. وقتی که داشت از بلندگوهای مسجد اذان پخش می شد، گربه ها در حال چرت زدن بودند. آوای که توی فضا پیچیده بود، باعث شد تا از خواب بیدار شوند. صدا از مناره ها طنین انداز شده بود و تا دور دست ها می رفت.

تیزدندان از جا بلند شد و گفت: وای این صدا چقدر برای من آشناست!

تیزچنگال خندید و گفت: این صدا مثل یک علامت برای آدمهاست، تا خبردار بشن که جلسه مهم به زودی شروع میشه.

دم سیاه خرخری کرد و گفت: من این صدا رو خیلی دوست دارم.

تیزدندان حیرت زده گفت: یادم افتاد، من این صدا رو همیشه توی اون خونه ای که زندگی می کردم می شنیدم، ولی به این بلندی نبود، حالا فهمیدم که این صدا از کجا میاد!

یکی یکی ماشین های قاتل از راه می رسیدند و کنار پیاده رو پارک می شدند. گروه گروه آدمها از ماشین ها پیاده می شدند و به سمت مسجد حرکت می کردند، بعضی ماشین ها تک سرنشین بودند و از بعضی چند نفر آدم با هم پیاده می شدند. در نهایت همه آنها از در ورودی مسجد وارد شدند.

تیزدندان زیرلب گفت: نگاه کن چقدر آدم رفت داخل!

دم جنبان گفت: حالا وقتشه که از اینجا بریم.

دمش خیلی کمتر از همیشه می جنبید.

تیزچنگال دستور حرکت داد و با صدای بلند گفت: پاشید، باید راه بیفتیم!

چهار گربه از قسمت خلوت تر پیاده رو به راهشان ادامه دادند و رفتند.

یکدفعه تیزدندان از خنده ترکید. تیزچنگال برگشت و نگاهی به او کرد و او هم زیر خنده زد. دم سیاه هم همراه آنها داشت از خنده ریه می رفت.

دم جنبان گفت: به چی دارید می خندید؟

تیزدندان اشک هایی که از خنده توی چشمهایش جمع شده بود را پاک کرد و گفت: من تو عمرم هیچ روزی به خوبی امروز نداشتم! فکر نمی کردم زندگی یک گربه تا این حد می تونه هیجان انگیز باشه.

بعد ادامه داد: واقعا تا قبل از اینکه با شماها آشنا بشم، تصور همچین زندگی ای هم برام ممکن نبود.

تیزچنگال لبخندی روی لبش نقش بست و گفت: آشنایی با تو هم برای ما یک شانس بوده. واقعا اینکه تو کنارمون هستی برامون یک اتفاق عالیه.

تیزدندان از خجالت سرش را پایین انداخت و گفت: واقعا؟

دم جنبان گفت: البته که همینطوره! اگه تو نبودی کی می تونست در مقابل سرزنش های تیزچنگال پشت من در بیاد؟

تیزچنگال از این حرف دم جنبان زیاد راضی نبود ولی با این وجود به آن با لبخندی جواب داد.

دم سیاه هم جستی زد و با خوشحالی گفت: و اگه تو با من نبودی کی برامون ماجراهای زندگی یک گربه خونگی رو تعریف می کرد؟

تیزچنگال گفت: هی دم جنبان! چی شده؟

دم جنبان گوش هایش را تیز کرده بود، به جلو اشاره کرد و گفت: اونجا رو ببینید!

یک ماشین مشکی بزرگ مقابلشان پارک شده بود. یک آدم کوچولو با موهای قهوه ای فروری از آن پیاده شد. با هیجان دست زد و فردیاد کنان گفت: مامان، مامان، اونجا رو ببین، چهار تا گربه، چقدر خوشگلن.

آدمی که قد بلندتری داشت دست آن آدم کوچولو را گرفته بود و به با هم به سمت آنها می آمدند.

آن آدم درازتر گفت: به نظر گربه های دوست داشتنی ای میان.

بعد آنها خم شدند تا با دستشان گربه ها را نوازش کنند.

تیزچنگال میو میو کرد و آدمها دورش را گرفتند و نوازشش کردند. بعد دم جنبان میو میو کرد و سراغ او رفتند. بعد نوبت دم سیاه شد که میو میو کند. آخر سر هم تیزدندان این کار را کرد.

آن آدمی که قد بلندتری داشت بیشتر خم شد و سعی کرد خوب به تیزدندان نگاه کند. بعد رو به آدم کوچولو کرد و گفت: عزیزم این یکی به نظر مریض میاد، فکر کنم ما باید ببریمش و به دامپزشک نشونش بدیم.

بعد تیزدندان را از روی زمین برداشتند و بغلش کردند.

آدم کوچولو گفت: آخی گربه بیچاره! مامان، اگر بردیمش دامپزشکی و حالش بهتر شد میشه پیش خودمون نگهش داریم؟ لطفا بهم بگو که میشه! باشه؟

آدم بزرگ تر سرش را تکان داد و گفت: اگر جای مناسبی براش پیدا نکردیم، باشه همین کارو می کنیم. این یکی زیاد به گربه های خیابونی شبیه نیست.

آدم کوچولو با خوشحالی بالا و پایین پرید و گفت: اسمشو میزارم کیتی کت!

سه گربه شروع کردن با صدای بلند میو میو کردن و در همون حال تیزدندان به بدنش پیچ و تاب داد و از بغل آن آدم به زمین پرید و با سرعت خودش را کنار تیزچنگال رساند.

تیزدندان با ناراحتی گفت: لطفا نزار منو با خودشون ببرن تیزچنگال! دلم نمی خواد از پیش شماها برم!

تیزچنگال با اطمینان گفت: نگران نباش! نمیزام همچین اتفاقی بی افته!

دم جنبان گفت: چکار می خوام بکنی تیزی؟

همین که آدم بزرگ تر تیزدندان را دوباره توی بغلش گرفت، تیزچنگال جستی زد و روی سقف ماشین پرید و شروع کرد با چنگال های تیزش سقف ماشین را خراش دادن. آدم کوچولو ماشین را نشان داد و فریاد زد: مامان، مامان! نگاه کن!

آدم بزرگ تر با حالتی عصبی تیزدندان را روی زمین انداخت و به سمت ماشین رفت و در حالی که دستهایش را به هم می زد، داد زد: هی! این کارو نکن!

دم جنبان و دم سیاه با صدای بلند شروع به میومیو کردند تا حواس آدم بزرگ تر را پرت کنند. بعد میان پاهایش رفتند تا جلوی حرکتش را بگیرند. تیزچنگال به خراشاندن سقف ماشین ادامه داد و در همان حال دمش را هم برای جلب توجه بیشتر، مدام تکان می داد.

در حالی که بقیه گربه ها داشتند همه تلاش خود را می کردند تا حواس آدمها را پرت کنند، تیزدندان توانست یک جایی برای مخفی شدن همان حوالی پیدا کند. از یک دیوار کوتاه بالا رفت و آن سوی دیوار پنهان شد. صدای دوست هایش به گوش می رسید که داشتند سعی می کردند آدمها را بترسانند و او را دور نگه دارند. نفس راحتی کشید، حالا دیگر جایش امن بود.

همین که تیزچنگال مطمئن شد که تیزدندان از آنجا رفته است، از روی ماشین پایین پرید. رو به دم جنبان و دم سیاه کرد و پیروزمندانه گفت: موفق شدیم!

دم جنبان و دم سیاه خودشان را کنار او رساندند.

آدم بزرگتر با اخم گفت: اینها یک دسته گربه وحشی هستند، نگاه کن، ماشین نازنینم رو داشت خراب می کرد.

آدم کوچولو با صدای خیلی غمگینی گفت: مامان، اون گربه مریضه رفت!

آدم بزرگ تر با چشمهایش به دور و اطراف نگاهی انداخت و گفت: یعنی کجا می تونه رفته باشه؟

آدم کوچولو شروع به صدا زدن کرد: کیتی کت، کیتی کت خوشگل من، کجایی؟

آدم بزرگتر گفت: عزیزم، بیا بریم دنبالش بگردیم، گناه داره، ما نمی تونیم تو این حال ولش کنیم تو خیابون و بریم.

آدم ها شروع کردند توی خیابان راه رفتن و گشتن دنبال تیزدندان.

تیزدندان نگاهی به اطرافش انداخت و بعد خودش را به یک باغچه رساند. اینجا جای بهتری بود و دیگر غیر ممکن بود آدم ها بتوانند پیدایش کنند. می توانست آنقدر اینجا بماند تا آدمها بی خیال شوند و بروند و بعد از مخفیگاه بیرون بیاید و به دوستانش ملحق شود. حتما آنها همین نزدیکی ها منتظرش می ماندند.

تیزچنگال در حالی که دست هایش را لیس می زد گفت: خوشحالم که تیزدندان عقلش رو به کار انداخت و رفت و جایی مخفی شد.

دم جنبان گفت: تو باعث شدی که بتونه این کارو بکنه. فکرشو بکن، اگه اونا با خودشون می بردنش چی میشد!

تیزچنگال قیافه حق به جانبی به خودش گرفت و گفت: معلومه که من نمی گذاشتم این اتفاق بیافته!

دم سیاه یکدفعه گفت: هی بچه ها! اونجا چه خبر شده؟

آن دو آدم مقابل در خانه ای ایستاده بودند و داشتند با آدم های دیگر حرف می زدند، بعد آن آدم ها داخل خانه رفتند و در حالی که تیزدندان توی بغلشان بود، برگشتند.

تیزدندان فریاد زد: نه!

آدم بزرگ تر تیزدندان را توی بغلش گرفت.

قبل از اینکه تیزچنگال بتواند کاری بکند، دو آدم داخل ماشین رفتند و در را بستند. بعد موتور ماشین غرشی کرد. آنقدر غرش کرد و غرش کرد و بخار از لوله ها بیرون داد تا ماشین قاتل روشن شد. بعد شروع به حرکت کرد. تیزدندان سرش را به پنجره ماشین چسباند و از پشت شیشه به دوستانش نگاه کرد.

بدون هیچ اتلاف وقتی، تیزچنگال به سمت پیاده رو دوید و سعی کرد ماشین را تعقیب کند. در همان حال با صدای بلند فریاد می زد: تیزدندان! تیزدندان!

ولی ماشین دور و دورتر می شد. تیزچنگال فریاد زد: تیزدندان! برگرد اینجا! تیزدندان نرو!

صدای فریادهای تیزچنگال توی همه خیابان می پیچید.

ولی بی فایده بود. ماشین از دیدرس آنها خارج شد و تیزچنگال هم همراه آن. بقیه روز تیزچنگال یک کلمه هم چیزی نگفت. فقط دور خودش حلقه زد و خوابید، دم جنبان و دم سیاه هم کنارش دراز کشیدند.

دم سیاه امیدوارانه گفت: شاید اگر تلاش کنیم و خودمونو به دامپزشکی برسونیم، بتونیم اونو اونجا پیدا کنیم.

تیزچنگال با ناراحتی گفت: آه! تو نمی تونی بفهمی! ما دیگه هیچوقت اونو نمی بینیم!

بعد زیر گریه زد. این اولین بار بود که دو گربه دیگر او را می دیدند که اینطور گریه می کند.



تیزچنگال آنقدر گریه کرد تا خوابش برد. آن دو دیگر هم چشمهایشان را بستند و خوابیدند.

وقتی دم جنبال بیدار شد، همین که چشمهایش را باز کرد دید که فقط دم سیاه آنجا هست.

- پس تیزچنگال کجاست؟

آنها به اطراف نگاهی کردند. او رفته بود...

درباره نویسنده داستان: بشایر عارف نویسنده اماراتی است او با خانواده اش و گربه خانگی مورد علاقه اش به اسم مهتاب در شهر دبی زندگی می کند.



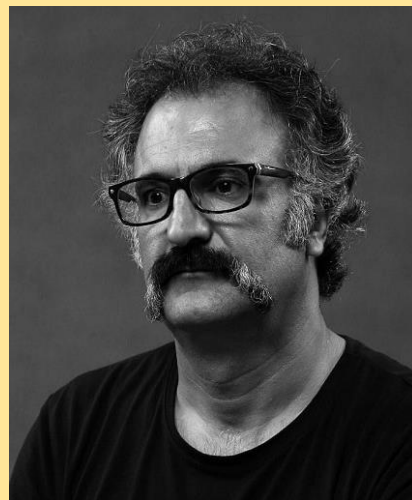
@bashayer.arif

عکس های نوروزی – سری اول

عکاسی مردم نگاری و نوروز

عکس ها: حسن غفاری

@hasanghafari



Anselmagazine





عکس های نوروزی – سری دوم

نوروز در نگاه یک عکاس مستندنگار

عکس ها: امید مهاجر



امید مهاجر در زمینه عکاسی خلاق، هنری و مستند اجتماعی فعالیت می کند. او عکاسی را به صورت حرفه ای از اردیبهشت ماه ۱۴۰۱ آغاز کرده است.

@omidmohajer_akas

عکس اول خانواده های ایرانی در روزهای نوروز در کاخ چهل ستون در شهر قزوین را نشان می دهد.



عکس های نوروزی – سری سوم

نوروز در تاجیکستان
عکس ها: دیدار سادلایوف
@Sadulloev.didor



Anselmagazine









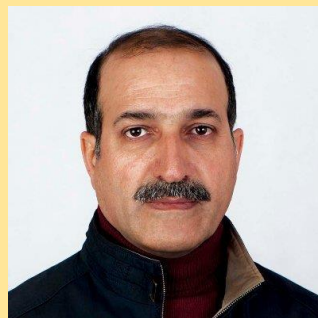


عکس های نوروزی – سری چهارم

جشن نوروز در تاجیکستان

عکس ها: افشین آذریان

@afshin_azarian



مراسم نوروز در تاجیکستان در اولین روز سال نو و در ورزشگاه ها ، میدان ها و خیابانهای اصلی در شهرهای مختلف، به شکلی بسیار باشکوه برگزار می شود. مردم با بهترین لباسهایشان در این جشن شرکت می کنند. در روستاهای این کشور نیز رسم نان پختن شب نوروز رواج دارد که با رقص و شادی همراه است. در مدارس، درست کردن سبزه و سفره هفت سین به دست دانش آموزان انجام می شود. در این روزهای فرخنده، در خیابان ها پیک نوروز راه می اندازند و عمو نوروز سواره، به دور شهر می گردد.

Anselmagazine



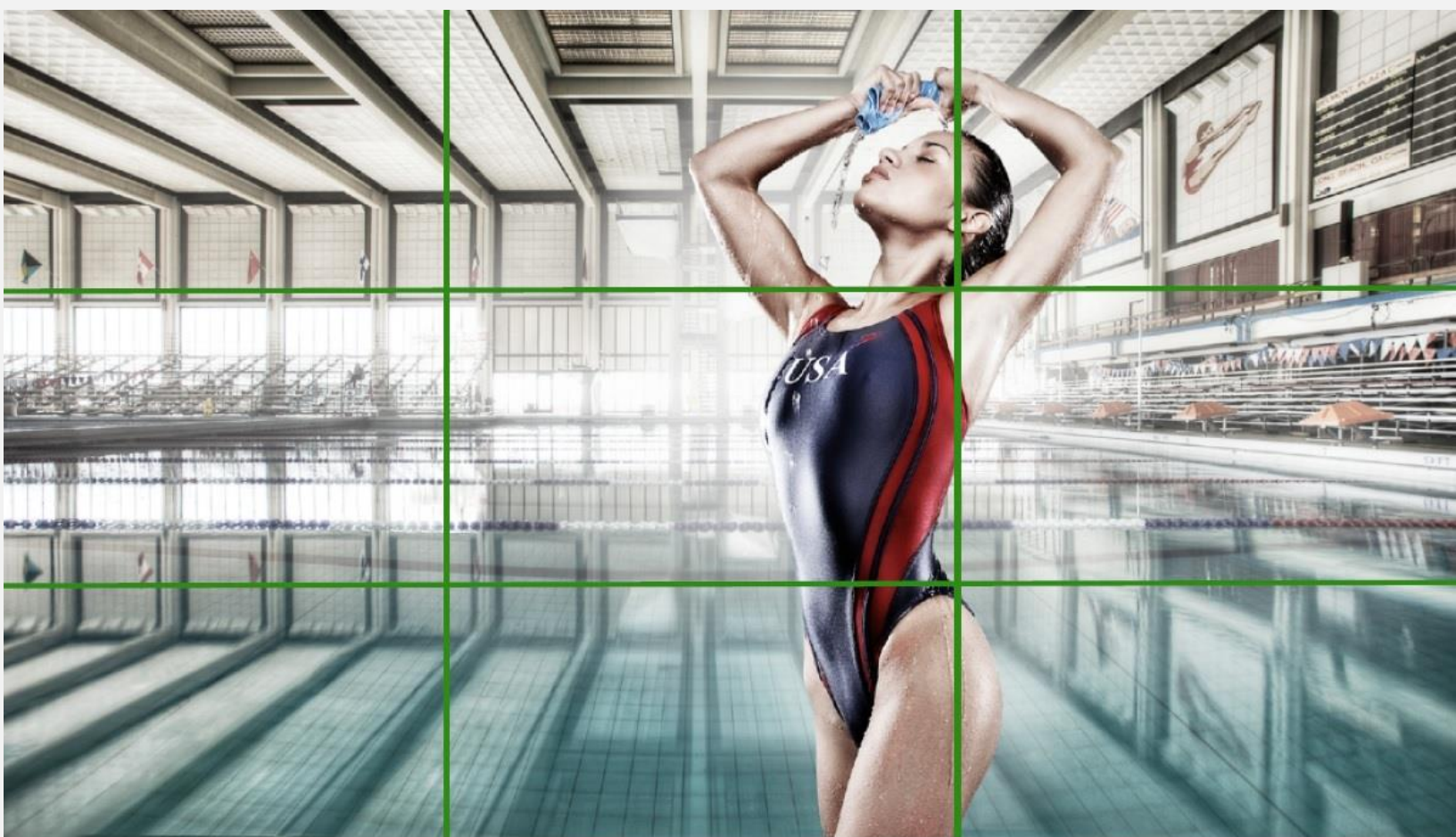






Anselmagazine

درسی از ترکیب بندی و نوردهی با جوئل گرایمز

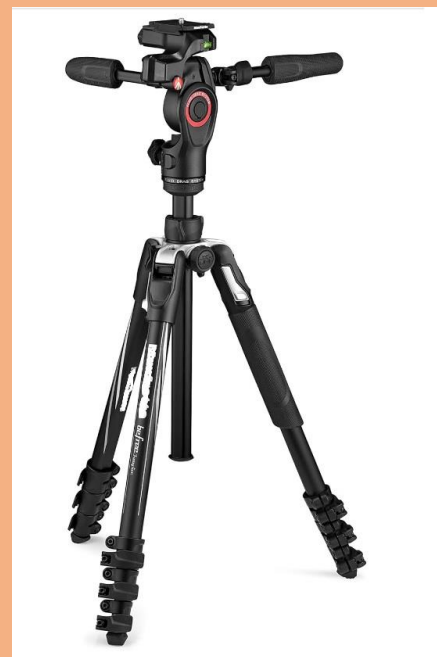


این عکس را از یک ورزشکار آمریکایی که در مسابقات المپیک در رشته شیرجه شرکت کرده است، گرفته ام. ما برای عکاسی در استخری در منطقه لانگ بیچ در کالیفرنیا بودیم. همانطور که می بینید برای ترکیب بندی من تصمیم گرفته ام تا از قانون یک سوم و نقاط طلایی استفاده کنم. برای نوردهی هم از سه استراب برای هدایت موضعی نور بهره برده ام و البته دو سافت باکس با ابعاد ۳۶ در ۴۸ و یک نور پشت زمینه هم داشتم که با آنها، آن فضای پر نور در پشت سوژه را ساخته ام. اوه! داشتم فراموش می کردم که بگویم که یک نور از نوع نورهای زیبایی را در بالای سر سوژه قرار دادم تا از بالا هم به او نور تابیده شود.

فاصله کانونی که برای گرفتن این عکس انتخاب کرده ام، ۲۴ میلیمتر است و البته دوربین من یک دوربین فول فریم است.

Joel Grimes

ابزارهای کمکی برای عکاسی – سه پایه



انتخاب سه پایه مناسب برای عکاس در هوای بسیار سرد

یک دریاچه کوچک در شمال کشور چین که توی زمستان میعادگاه بازی کودکان شده. سطح دریاچه کاملاً یخ زده و بچه ها از ارتفاعی که در حاشیه دریاچه است با تیوب به پایین سر می خورند. اغلب مواقع، هنگام عکاسی، تا جایی که امکانش باشد از سه پایه استفاده می کنم. سه پایه باعث می شود تا لرزش دست و تاثیر آن بر عکس حذف شود؛ خصوصاً زمانی که سرعت شاتر کم و یا "ای اس او" بسیار بالا تنظیم شده است. هرچند که در شرایط عادی، سه پایه معمولی با هر نوع بدنه ای قابل استفاده است، ولی در هوای بسیار سرد یا گرم، استفاده از سه پایه با بدنه ای عایق بندی شده ضرورت دارد. عکاسان بسیاری از تجربه خود از سه پایه های بدون عایق در سرمای شدید که به دستشان چسبیده، تعریف کرده اند. این اتفاق تا حدی جدی است که جدا کردن دست از سه پایه نیاز به گرمایش و صرف زمان زیادی دارد.

در کل به این نکات در هنگام انتخاب و خرید یک سه پایه توجه کنید:

- جنس و کیفیت بدنه سه پایه و در همان حال سبکی و قابلیت جابجایی آسان
- میزان ثبات و ایستایی
- زوایای چرخش دوربین وقتی روی سه پایه قرار می گیرد.
- داشته های افزونه ای همچون تراز، گیره تعادل و ...

منبع: کتاب شرحی بر نورنگاره ها، رضا تجویدی



مرور عکس های قدیمی

جش های نوروزی





مراسم جشن نوروز در مقابل سردر عالی قاپور، کاخ گلستان در میدان ارگ تهران با حضور ناصرالدین شاه قاجار



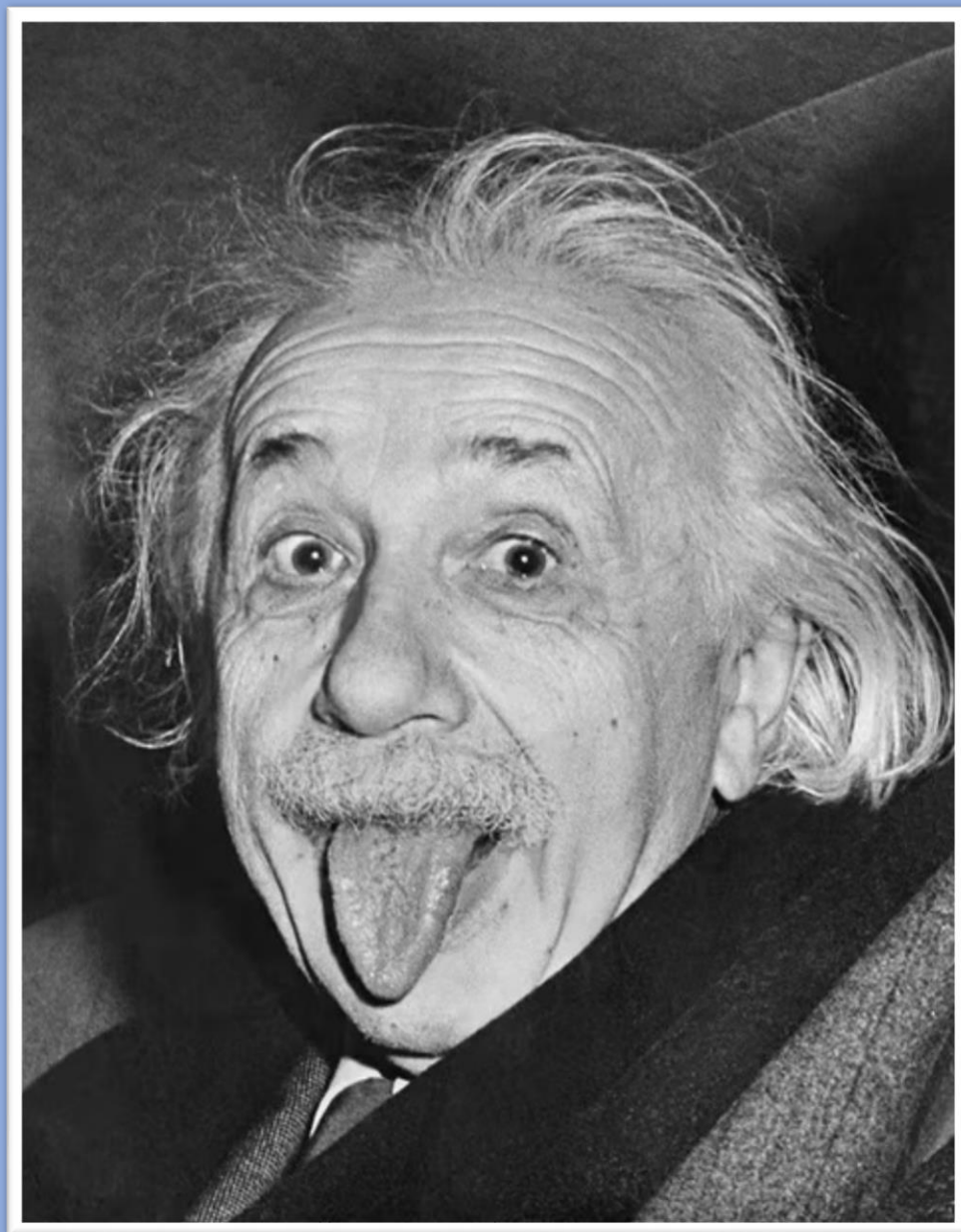
عکسی نیمه سوخته ولی رنگی شده با نرم افزار از مراسم نوروزی در کاخ گلستان در زمان قاجار







عکس ویژه



این عکس توسط آرتور ساسه در سال ۱۹۵۱ میلادی گرفته شده است. آن شب تولد هفتاد و دو سالگی انیشتین بود و به همین مناسب جشنی برپا شده بود. عکاسان از انیشتین خواستند تا لبخند بزند و او برای یک لحظه پیش از لبخند زدن، زبانش را بیرون آورد. آن شب، آرتور ساسه تنها عکاسی بود که توانست این لحظه را ثبت کند. این عکس سبب شد تا آن تصویر خشک و خیلی جدی از آلبرت انیشتین نزد مردم درهم شکسته شود. حتی خود انیشتین هم از این عکس خوشش آمد و ۹ نسخه چاپی از آن را سفارش داد و خرید.



Anselmagazine

عضویت برای دریافت مجله در پست الکترونیک

نام:

نام خانوادگی:

زمینه تخصصی هنری یا گرایش عکاسی:

پست الکترونیک:

ارسال شود به:

info@anselmagazine.com



